**ديدگاه اهل سنت**

 **در مورد صحابه** ش

 **(إعتقاد أهل السنة في الصحابة)**

**(ویرایش جدید- با مراجعه و تصحیح)**

**تأليف:**

**دكتر محمد الوهيبی**

**ترجمه:**

**اسحاق دبيری**:

**ح**

 وزارة الشؤون الإسلامية والأوقاف والدعوة والإرشاد، 1427ه‍

فهرسة مكتبة الملك فهد الوطنية أثناء النشر

الوهيبي، محمد عبدالله

اعتقاد أهل السنة في الصحابة. / محمد عبدالله الوهيبي.- الرياض، 1427ه‍

 14.8×21سم

ردمك: 7-556-29-9960

(النص باللغة الفارسية)

1- أهل السنة 2- العقيدة الإسلامية- دفع مطاعن

 3- الصحابة والتابعون أ. العنوان

ديوي:240 4685/ 1427

 **شناسنامه كتاب**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **نام کتاب:** |  | **ديدگاه اهل سنت در مورد صحابه** ش |
| **تأليف:**  |  | **دكتر محمد الوهيبي** |
| **ترجمه:**  |  | **اسحاق دبیری** : |
| **سال چاپ:** |  | **1393 ه‍ . ش / 1436** **ه‍ . ق**  |
| **آدرس ایمیل:** |  | **contact@mowahedin.com** |
| **سایت‌های مفید:** |  | [www.aqeedeh.com](http://www.aqeedeh.com)www.islamhouse.com[www.sadaislam.com](http://www.sadaislam.com)[www.videofarsi.com](http://www.videofarsi.com)[www.islamtxt.net](http://www.islamtxt.net)www.mowahedin.com |
|  |  |  |

فهرست مطالب

[پيشگفتار 3](#_Toc404438684)

[1 ديدگاه اهل سنت در مورد اصحاب 5](#_Toc404438685)

[2 دلايل عدالت صحابه**ش** در قرآن کريم 9](#_Toc404438686)

[3 دلایل‌ عدالت صحابه**ش** در سنت پيامبر **ج** 19](#_Toc404438687)

[4 خلاصه‌ آنچه که گذشت 25](#_Toc404438688)

[5 هيچ چيزی معادل مقام و منزلت اصحاب**ش** نمی‌باشد 28](#_Toc404438689)

[6 دشنام دادن صحابه**ش** و حکم آن 35](#_Toc404438690)

[1-6 نسبت دادن کفر و یا فسق به برخی یا تمام اصحاب 36](#_Toc404438691)

[2-6 دشنام به صحابه به بهانه طعن در دينشان 39](#_Toc404438692)

[3-6 دشنام به اصحابی که در مورد فضيلت آنها روايات متواتر موجود نيست 47](#_Toc404438693)

[4-6 دشنام به برخی از اصحاب، به گونه‌ای که طعن در دين و عدالت آنان نباشد 47](#_Toc404438694)

[5-6 نگاهی به شیوه موضوعی 48](#_Toc404438695)

[7 حکم دشنام به ام‌المؤمنين عايشه **ل** 51](#_Toc404438696)

[8 حکم دشنام دادن به بقيه‌ی امهات المؤمنين 57](#_Toc404438697)

[پیامدهای توهین و دشنام 57](#_Toc404438698)

[9 خودداری از بازگویی آنچه ميان اصحاب**ش** رخ داده است 64](#_Toc404438699)

[10 اساس تحقيق در تاريخ صحابه **ش** 67](#_Toc404438700)

**ناظر علمی و فنی: مجموعه موحدین**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **آدرس ایمیل:** |  | **contact@mowahedin.com** |
|  |  |  |
| **سایت‌های مفید:** |  | [www.aqeedeh.com](http://www.aqeedeh.com)www.islamhouse.com[www.sadaislam.com](http://www.sadaislam.com)[www.videofarsi.com](http://www.videofarsi.com)[www.islamtxt.net](http://www.islamtxt.net)www.mowahedin.com |



بسم الله الرحمن الرحيم

پيشگفتار

الحمدلله رب العالمين وصلى اللَّه على محمد وآله وصحبه وأزواجه الأطهار أمهات المؤمنين.

خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِۚ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِۚ وَمَثَلُهُمۡ فِي ٱلۡإِنجِيلِ كَزَرۡعٍ أَخۡرَجَ شَطۡ‍َٔهُۥ فَ‍َٔازَرَهُۥ فَٱسۡتَغۡلَظَ فَٱسۡتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِۦ يُعۡجِبُ ٱلزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلۡكُفَّارَۗ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِنۡهُم مَّغۡفِرَةٗ وَأَجۡرًا عَظِيمَۢا ٢٩﴾ [الفتح: 29].

«محمد( ج) فرستاده‌ی خداست و كسانى كه با او هستند در برابر كفار سرسخت و شدید و در میان خود مهربانند. پیوسته آنها را در حال ركوع و سجود مى‏بینى در حالى كه همواره فضل خدا و رضاى او را مى‏طلبند. نشانه‌ آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است، این توصیف آنان در تورات و توصیف آنان در انجیل است. همانند زراعتى هستند كه جوانه‏هاى خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته تا محكم شده و بر پاى خود ایستاده است و به قدرى نمو و رشد كرده كه کشاورزان را به شگفتى وامى‏دارد، این براى آن است كه كافران را به خشم آورند [ولى] كسانى از آنها را كه ایمان آورده و كارهاى شایسته‏ انجام داده‏اند، خداوند به آنها وعده‌ آمرزش و اجر عظیمى داده‌است».

﴿وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ﴾ یعنی؛ كسانی كه با او هستند و در حقیقت، یاران اویند. خداوندأ ایشان را با صفاتی ارزنده وصف نموده است، از جمله: آنها در مقابل كفار سخت و خشن‌ هستند و در بین خود مهربان، آنها مردمانی‌ هستند كه زیاد نماز می‌خوانند، و اضافه می‌نماید كه هدف آنها از این ركوع و سجود، جلب رضای الهی است. در واقع، خداوند گواهی به حسن نیت و اخلاص آنها می‌دهد، در ادامه می‌فرماید كه چهره آنها از اثر سجده نورانی است، و بالاخره به آنها وعده می‌دهد كه مغفرت و پاداش بزرگی در انتظارشان می‌باشد.

خداوند صحابهش را به نهالی تشبیه می‌كند كه كم‌كم رشد نموده و شاخ و برگ می‌دهند و كفار از این رشد، خشمگین می‌شوند؛ زیرا در ابتدا، صحابه مانند نهالی نوپا بودند، اما پس از مدتی توانستند مدینه را بگیرند و بعد خیبر، مكه، یمن، شبه جزیره‌ عرب، و بعد از آن، ایران و مصر و روم، و كفار از این درخت پرشاخ و برگ به خشم آمدند.

استنباط امام مالك / از این آیه این است كه هر كسی نسبت به همراهان محمد ج یعنی صحابه ش خشم و غیض داشته باشد، كافر است.

وصلى الله وسلم على نبينا محمد وآله وصحبه أجمعين

**اسحاق دبیری** /

عربستان سعودى ـ ریاض (دو شنبه: 10/11/1426ه‍.ق. برابر با 21/9/1384 ه‍.ش

1
ديدگاه اهل سنت در مورد اصحاب

إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ نَحْمَدُهُ وَنَسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ، وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا، وَسَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا. مَنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَلا مُضِلَّ لَهُ وَمَنْ يُضْلِلْ فَلا هَادِيَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهَ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَصَلَى اللهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ أَجْمَعِیْنَ.

دیدگاه اهل سنت درباره اصحاب رسول الله ج یکی از مهم‌ترین مسائل عقیدتی است که برای مطالعه‌ تاریخ اصحاب ش، لازم و ضروری می‌باشد، در غیر این صورت، اگر مسئله‌ اصحاب از مجموعه عقاید کنار گذاشته شود، انحراف و تشویش به وجود می‌آید. به خاطر اهمیت همین مسئله است که در همه‌ کتاب‌های عقیدتی اهل سنت، این موضوع را به گونه‌ای آشکار می‌بینیم، یعنی ممکن نیست کتابی از اهل سنت باشد که به همه‌ جوانب عقیده پرداخته، ولی اشاره‌ای به این موضوع نکرده باشد، مانند: «شرح اصول اعتقاد اهل سنت» اثر لالکائی، «السنة» اثر ابن ابی عاصم، «السنة» اثر عبدالله احمد ابن حنبل، «الإبانة» اثر ابن بطه، و «عقیدة السلف أصحاب الحدیث» اثر صابونی و ده‌ها کتاب دیگر از این قبیل.

هر امامی از امامان اهل سنت، هرگاه عقیده‌ خود را بیان می‌کند، هر قدر هم که مختصر باشد، حتماً به موضوع اصحاب اشاره می‌کند، که یا درباره فضیلت آنهاست، یا فضیلت خلفای راشدین و یا عدالت آنها، و سب و دشنام دادن آنها را نهی کرده‌اند و از اختلافات آنها سخنی به میان نیاورده‌اند([[1]](#footnote-1)).

به این خاطر، سعی و کوشش بنده بر این است که در این تحقیق، اهمیت این عقیده و جوانب گوناگون آن را توضیح داده و بیان نمایم که در صورت ترک این موضوع در هنگام تحقیق زندگی اصحاب، چه خطراتی بر آن مترتب خواهد بود.

بنابراین، این تحقیق موضوعی اعتقادی است و به طور اجمال، برخی جوانب دیگر را هم در برمی‌گیرد، مانند: آوردن بیانِ سب و دشنام اصحاب و اشاره به ضرورت تحقیق در روایاتی که درباره تاریخ اصحاب وجود دارد.

پس این موضوع را می‌توان به عنوان یک دیدگاه ضروری در احوال اصحاب به حساب آورد که برای مورخین و پژوهشگران و کسانی که بخواهند درباره سیره و زندگینامه‌ یکی از صحابه بحث کنند، لازم و ضروری است.

 در کتاب حاضر به مباحث زیر نیز پرداخته‌ام:

**نخست:** دلایل عدالت اصحاب در قرآن و سنت پیامبر ج. در این میان، دلایلی را آورده‌ام که به طور واضح و روشن بر عدالت ایشان دلالت می‌کنند و روایات صحیح و درست را همراه برخی تعلیقات و توضیحات نقل کرده‌ام.

**دوم:** مقام و منزلت صحابه با هیچ یک از کسانی که بعد از آنها آمده‌اند برابری نمی‌کند، پس بیان نموده‌ام که فضیلت اصحاب بر همه‌ آنها برتری دارد.

**سوم:** انواع بدگویی و دشنام اصحاب و حکم همه‌ آنها. در این موضوع هم توضیح داده‌ام که فرق میان کسی که در عدالت صحابه طعن و شک وارد می‌کند با دیگر مسلمانان چیست، همچنین حکم کسی را بیان کرده‌ام که به اصحاب دشنام می‌دهد، در حالیکه نصوص متواتری در مورد فضیلت آنها وجود دارد. به علاوه، حکم کسانی را که همگی صحابه یا برخی از آنها را دشنام می‌دهند شرح داده‌ام. در پایان این مقوله، به موضوع دشنام دادن به ام‌المؤمنین عایشه ل اشاره کرده‌ام که خداوند او را از هر پلیدی‌ای تبرئه نموده است، سپس به بقیه امهات المؤمنین پرداخته‌ام.

**چهارم:** به دنبال آن، آثار مترتب بر بدگویی و دشنام را آورده‌ام.

**پنجم:** دیدگاه و برخورد ما اهل سنت را نسبت به اختلافاتی که میان اصحاب رخ داده است شرح داده‌ام. در این جا هم جوانبی را بیان نموده‌ام که پژوهشگران بدان نیازمندند تا هنگام تحقیق به اشتباه نیفتد و -خدای نکرده- صحابه گرانقدر را دشنام ندهد.

خواننده گرامی، در پایان این مقدمه لازم است متذکر شوم که من چیز جدید و تازه‌ای نمی‌گویم، بلکه گزیده‌ای از نظرات ائمه را گردآوری نموده‌ و برای یک هدف معیّن آنها را ذکر کرده‌ام، و آن هدف، یادآوری‌نمودنِ نظرات و اعتقادات اهل سنت در این موضوع می‌باشد، و خودداری‌نمودن و بازداشتن از هر چیزی که با این نظرات منافات دارد.

این کوششی است که به تمام کوشش‌های سلف صالح، که در این زمینه نوشته‌اند، افزوده می‌شود، خواه در زمینه عقیده باشد، یا فرقه‌ها، و یا در مورد تاریخ، حدیث و غیره.

و در پایان از خداوند منان خواستارم که دوستی اصحاب را به ما عطا نماید و ما را با ایشان محشور نماید، و از خداوند منان توفیق روزافزون و ثبات قدم را آرزومندم.

**محمد بن عبدالله الوهیبی**

 ریاض: ص: ب: 85542

2
دلايل عدالت صحابهش در قرآن کريم

عدالت صحابه ش نزد اهل سنت از مسایل قطعی عقیدتی است و به جرأت می‌توان گفت که این موضوع در دین، به طور ضروری معلوم و مشخص است و برای این ادعا، دلایل بسیاری از قرآن و سنت وجود دارد که آن را ثابت می‌کند:

**آیه‌‌ نخست:**

﴿لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ فَأَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ عَلَيۡهِمۡ وَأَثَٰبَهُمۡ فَتۡحٗا قَرِيبٗا ١٨﴾ [الفتح: 18].

«خداوند از مؤمنان راضی گردید آن هنگام که در زیر درخت با تو بیعت کردند. خدا می‌دانست آنچه را که در درون دل‌هایشان نهفته بود، لذا اطمینان خاطری به دل‌هایشان داد و پیروزی نزدیک را پاداش آنها قرار داد».

جابر بن عبداللهب گفت:

«ما هزار و چهارصد نفر بودیم» ([[2]](#footnote-2)).

این آیه به طور آشکار و روشن دلالت می‌کند بر این که خداوند آنان را تزکیه نموده است، تزکیه‌ای که به جز خداوند کسی نمی‌تواند بر آن آگاه باشد، زیرا این تزکیه، تزکیه‌ باطن و درون است و پاکسازیِ آنچه در دل‌هایشان نهفته است. به همین خاطر خداوند از آنان راضی شد، و کسی که خداوند از او راضی شود غیر ممکن است که بر کفر بمیرد، چون در این جا ملاک رضایت خدا، بر وفات است، زیرا رضایت خدا در مورد کسانی است که می‌داند مسلمان خواهند مرد([[3]](#footnote-3)).

آنچه که این دیدگاه را ثابت می‌کند روایتی است که مسلم در صحیح خود آورده که پیامبر ج فرمودند:

«لاَ يَدْخُلُ النَّارَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنْ أَصْحَابِ الشَّجَرَةِ أَحَدٌ. الَّذِينَ بَايَعُوا تَحْتَهَا»([[4]](#footnote-4)).«اگر خداوند بخواهد هیچ فردى از اصحاب شجره كه با رسول الله ج بیعت كردند به دوزخ داخل نخواهد شد».

ابن تیمیه / گفته است:

«رضا از صفات قدیم خداوند می‌باشد و تنها از بندگانی اعلام رضایت می‌کند که می‌داند موجبات رضای خدا را فراهم می‌کنند، و خداوند از هر کسی راضی شود، هیچ وقت بر او خشم نمی‌گیرد و رضایت خود را از هر کس اعلام کرده باشد، به طور یقین آن شخص بهشتی است. اگر اعلام رضایت خدا بعد از ایمان شخص باشد، این به خاطر مدح و ستایش اوست و اگر خداوند بداند که بعد از کارهای نیک، فرد دچار کارهای ناشایست می‌شود جزء آنان به حساب نمی‌آید»([[5]](#footnote-5)).

ابن حزم / می‌گوید:

«آنجا که خداوند فرموده: ﴿فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ فَأَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ عَلَيۡهِمۡ﴾ [الفتح: ١٨] «آنچه در دل هایشان هست می‌داند و از آنان راضی گشته است و آرامش خویش را بر آنان وارد فرموده است». برای هیچ کس درست نیست که درباره آن تردید نماید و یا شکی به دل راه دهد»([[6]](#footnote-6)).

**آیه‌ دوم:**

﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِۚ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِۚ وَمَثَلُهُمۡ فِي ٱلۡإِنجِيلِ كَزَرۡعٍ أَخۡرَجَ شَطۡ‍َٔهُۥ فَ‍َٔازَرَهُۥ فَٱسۡتَغۡلَظَ فَٱسۡتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِۦ يُعۡجِبُ ٱلزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلۡكُفَّارَۗ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِنۡهُم مَّغۡفِرَةٗ وَأَجۡرًا عَظِيمَۢا ٢٩﴾ [الفتح: 29].

«محمد ( ج) فرستاده خداست و كسانى كه با او هستند در برابر كفار سرسخت و شدید و درمیان خود مهربانند. پیوسته آنها را در حال ركوع و سجود مى‏بینى در حالى كه همواره فضل خدا و رضاى او را مى‏طلبند. نشانه‌ آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است، این توصیف آنان در تورات و توصیف آنان در انجیل است. همانند زراعتى هستند كه جوانه‏هاى خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته تا محكم شده و بر پاى خود ایستاده است و به قدرى نمو و رشد كرده كه کشاورزان را به شگفتى وامى‏دارد. این براى آن است كه كافران را به خشم آورند [ولى] كسانى از آنها كه ایمان آورده و كارهاى شایسته‏ انجام داده‏اند، خداوند به آنها وعده‌ آمرزش و اجر عظیمى داده‌است».

امام مالک / می‌گوید:

«شنیدم که مسیحیان در هنگام فتح شام، وقتی که اصحاب را دیدند گفتند: «به خدا قسم اینها از حواریون مسیح بهترند». واقعاً راست گفته‌اند؛ زیرا این امت، در کتاب‌های آسمانی قدیم بسیار بزرگ هستند، و بزرگ‌ترین آنها، اصحاب رسول‌الله ج هستند و خداوند با ذکر آنان در کتاب‌های پیشین و اخبار متداول، نام آنان را بزرگ نگاه داشته است، و به همین خاطر خداوند فرمود: ﴿ذَٰلِكَ مَثَلُهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِ﴾ و سپس فرمود: ﴿فِي ٱلۡإِنجِيلِ كَزَرۡعٍ أَخۡرَجَ شَطۡ‍َٔهُۥ﴾ یعنی دانه‌هایش، ﴿فَ‍َٔازَرَهُۥ﴾ یعنی: محکم نمود، ﴿فَٱسۡتَغۡلَظَ﴾ یعنی: آن را طولانی و قطور کرد، ﴿فَٱسۡتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِۦ يُعۡجِبُ ٱلزُّرَّاعَ﴾ یعنی: همه اصحاب پیامبر ج چنین هستند، او را یاری داده و پشتیبانی نموده‌اند. پیامبر با آنان، مانند درخت و باغ، با باغبان هستند تا کفار را خشمگین نمایند»([[7]](#footnote-7)).

ابن جوزی می‌گوید:

«نزد جمهور، تمام اصحاب این گونه توصیف شده‌اند»([[8]](#footnote-8)).

**آیه‌ سوم:**

﴿لِلۡفُقَرَآءِ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَأَمۡوَٰلِهِمۡ يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗا وَيَنصُرُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ ٨﴾ [الحشر: 8].

«همچنین غنایم سهم فقرای مهاجرینی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شده‌اند، آن کسانی که فضل خدا و خشنودی او را می‌خواهند، و خدا و پیامبرش را یاری می‌دهند، اینان راستان و راستگویانند».

تا این آیه که:

﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٞ رَّحِيمٌ ١٠﴾ [الحشر: 10].

«کسانی که پس از مهاجرین و انصار به دنیا می‌آیند، می‌گویند: پروردگارا، ما را و برادران ما را که در ایمان‌آوردن بر ما پیشی گرفته‌اند، بیامرز وکینه‌ای نسبت به مؤمنان، در دل‌هایمان جای مده. پروردگارا، تو دارای رأفت و رحمت فراوانی هستی...».

خداوند در این آیات احوال و صفات مستحقین «فِیء» را بیان می‌کند که سه گروه هستند: گروه اول: ﴿لِلۡفُقَرَآءِ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ ٱلَّذِينَ﴾ گروه دوم: ﴿وَٱلَّذِينَ تَبَوَّءُو ٱلدَّارَ وَٱلۡإِيمَٰنَ مِن قَبۡلِهِمۡ﴾ و گروه سوم: ﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ﴾.

چه قدر زیبا و بجا امام مالک از این آیه استنباط کرده و می‌فرماید:

«کسانی که اصحاب را دشنام می‌دهند از مال فِیء نصیبی ندارند چون شامل گروه سوم نمی‌شوند و نمی‌توان آنان را به این ویژگی توصیف کرد که می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ﴾ [الحشر: 10]([[9]](#footnote-9)). همچنین، كسانى كه بعد از آنها (بعد از مهاجرین و انصار) آمدند و مى‏گویند: «پروردگارا، ما و برادرانمان را كه در ایمان بر ما پیشى گرفتند بیامرز».

سعد بن ابی وقاص مى‏گوید:

«مردم در سه منزلگاه قرار دارند، دو منزلگاه آن، گذشته است و یک منزلگاه آن، باقی مانده است. بهترین منزلگاهی که شما انتخاب خواهید کرد، همانی است که باقی مانده است سپس این آیه را خواند: ﴿لِلۡفُقَرَآءِ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ﴾ تا رسید به کلمه ﴿وَرِضۡوَٰنٗا﴾ و فرمود: اینها مهاجرین هستند که این منزلگاهی است که گذشته است، سپس فرمود: ﴿وَٱلَّذِينَ تَبَوَّءُو ٱلدَّارَ وَٱلۡإِيمَٰنَ مِن قَبۡلِهِمۡ﴾ تا رسید به انتهای این آیه: ﴿وَلَوۡ كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٞ﴾ و فرمود: این‌ها انصار هستند و این هم منزلگاهی است که گذشته است، سپس این آیه را خواند: ﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ﴾ تا رسید به ﴿رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٞ رَّحِيمٌ﴾، آن دو منزلگاه گذشته‌اند و این یکی باقی مانده است، یعنی بهترین منزلگاهی که شما الآن در آن هستید و می‌گوید: این که برای گذشتگان مؤمن خود طلب آمرزش و غفران نمائید»([[10]](#footnote-10)).

عایشه ل می‌فرماید: امر شده بود كه برای اصحاب پیامبر ج استغفار شود ولی آنان را سب و دشنام دادند([[11]](#footnote-11)).

ابونعیم می‌‌گوید:

«بدتر از آن کسی که با خدا و رسولش مخالفت می‌ورزد و با گناه و معصیت پیش آنان برمی گردد کیست؟ مگر نمی‌بینید خداوند به پیامبرش ج دستور داده‌است که از یارانش در گذرد و برای ایشان طلب مغفرت نماید و آغوش مهربانی را به روی آنها باز کند؟ خداوند می‌فرمایند: ﴿وَلَوۡ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ ٱلۡقَلۡبِ لَٱنفَضُّواْ مِنۡ حَوۡلِكَۖ فَٱعۡفُ عَنۡهُمۡ وَٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ وَشَاوِرۡهُمۡ فِي ٱلۡأَمۡرِ﴾ [آل‌عمران: 159]. یعنی: «و اگر درشت خوی و سنگ دل بودی، از پیرامون تو پراکنده می‌شدند، پس از آنان درگذر و برایشان طلب آمرزش نما و در کارها با آنان مشورت و رایزنی کن»، نیز می‌فرمایند: ­﴿وَٱخۡفِضۡ جَنَاحَكَ لِمَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٢١٥﴾ [الشعراء: 215]. یعنی: «و بال (محبت و مودت) خود را برای مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند بگستران» پس هر کس آنان را دشنام دهد و تأویلات آنان و جنگ‌های‌شان را بد جلوه دهد، از اوامر و دستورات خداوند و همچنین از وصیت خداوند نسبت به اصحاب، عدول کرده‌است و در مورد پیامبر ج و اصحاب و مسلمانان، به جز به بدی و حرف‌های ناشایست، زبان نمی‌گشاید»([[12]](#footnote-12)).

مجاهد از ابن عباس راویت کرده که:

«یاران محمد را دشنام ندهید چون خداوند دستور داده که برای ایشان طلب غفران نمایید در حالی که او می‌دانست که آنان با هم جنگ و دعوا خواهند نمود»([[13]](#footnote-13)).

**آیه‌ چهارم:**

﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ١٠٠﴾ [التوبة: 100].

«پیشگامان نخستین، از مهاجرین و انصار و كسانى كه به نیكى از آنها پیروى كردند، خداوند از آنها خشنود گشت و آنها [نیز] از او خشنود شدند و باغ‌هایى از بهشت براى آنان فراهم ساخته كه نهرها از زیر درختانش جارى است، جاودانه در آن خواهند ماند و این است پیروزى بزرگ».

در این آیه نیز استدلالی که مورد نظر است، کاملاً روشن و آشکار است.

ابن تیمیه می‌گوید:

«خداوند بدون هرگونه شرطی از سابقین راضی گشته ولی برای تابعین شرط احسان را در نظر گرفته است و از جمله تبعیت با احسان، این است که از آنان اظهار رضایت نموده و برای ایشان طلب مغفرت نمود»([[14]](#footnote-14)).

**آیه‌ پنجم:**

﴿لَا يَسۡتَوِي مِنكُم مَّنۡ أَنفَقَ مِن قَبۡلِ ٱلۡفَتۡحِ وَقَٰتَلَۚ أُوْلَٰٓئِكَ أَعۡظَمُ دَرَجَةٗ مِّنَ ٱلَّذِينَ أَنفَقُواْ مِنۢ بَعۡدُ وَقَٰتَلُواْۚ وَكُلّٗا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡحُسۡنَىٰ﴾ [الحدید: 10].

«کسانی از شما که پیش از فتح [مکه، به سپاه اسلام کمک کردند و از اموال خود] بخشیدند و [در راه خدا] جنگیدند، [با كسانى كه پس از پیروزى انفاق كردند] برابر و یکسان نیستند، آنان درجه و مقامشان فراتر و برتر از درجه و مقام کسانی است که بعد از فتح [مکه، در راه اسلام] بذل و بخشش نمودند و جنگیدند ... اما به هر حال، خداوند به همه وعده پاداش نیکو می‌دهد».

مجاهد و قتاده می‌گویند: «حُسنی در این آیه؛ یعنی بهشت»([[15]](#footnote-15)).

و ابن حزم به طور قطع از این آیه استنباط می‌کند و می‌گوید:

«اصحاب همگی بهشتی هستند؛ چون خداوند فرموده: ﴿وَكُلّٗا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡحُسۡنَىٰ﴾»([[16]](#footnote-16)).

**آیه‌ ششم:**

﴿لَّقَد تَّابَ ٱللَّهُ عَلَى ٱلنَّبِيِّ وَٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ ٱلۡعُسۡرَةِ مِنۢ بَعۡدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٖ مِّنۡهُمۡ ثُمَّ تَابَ عَلَيۡهِمۡۚ إِنَّهُۥ بِهِمۡ رَءُوفٞ رَّحِيمٞ ١١٧﴾ [التوبة: 117].

«خداوند توبه‌ پیغمبر [نسبت به اجازه دادن منافقان به عدم شرکت در جهاد] و توبه‌ مهاجرین و انصار را پذیرفت. مهاجرین و انصاری که در روزگار سختی از پیغمبر ج پیروی کردند، بعد از آن که دل‌های دسته‌ای از آنان اندکی مانده بود که منحرف شود، باز هم خداوند توبه‌ آنان را پذیرفت، چرا که او بسیار رئوف و مهربان است».

و این در حالی است که تمام صحابه در غزوه‌ تبوک حضور داشتند، به غیر از آنان که عذر داشتند، مانند زنان و آنان که ناتوان مانده بودند، و توبه‌ آن سه نفر که تخلف کرده بودند بعداً پذیرفته شد و خداوند از آنان درگذشت.

3
دلایل‌ عدالت صحابهش در سنت پيامبر ج

**حدیث اول:**

ابوسعید روایت می‌کند که میان خالد بن ولید و عبدالرحمن بن عوف دعوایی ایجاد شده بود. خالد او را دشنام داد، پیامبر ج وقتی شنید فرمود:

«لاَ تَسُبُّوا أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِي فَإِنَّ أَحَدَكُمْ لَوْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا أَدْرَكَ مُدَّ أَحَدِهِمْ وَلاَ نَصِيفَهُ»([[17]](#footnote-17)).

«هیچ کدام از أصحاب من را دشنام ندهید؛ زیرا اگر یکی از شما به اندازه کوه احد طلا انفاق کند، به اندازه‌ یک مشت آنان و حتی نصف آن هم نمی‌رسد».

ابن تیمیه در کتاب «الصارم المسلول» می‌گوید:

«...و همچنین امام احمد و غیره هم گفته‌اند هرکس با پیامبر ج یک سال و یا یک ماه یا یک روز مصاحبت نموده باشد و یا حتی در حالی که ایمان آورده، او را دیده باشد، جزء اصحاب پیامبر ج به حساب می‌آید و به همان اندازه که با ایشان بوده، درجه‌ مصاحبت خواهد داشت. اگر پرسیده شود چرا پیامبر ج خالد را نهی فرمود که اصحابش را دشنام دهد، در حالی که خودش هم جزء صحابه بود، در جواب می‌توان گفت: چون عبدالرحمن و نظایر او جزء سابقین اولین بودند و اینان کسانی بودند که وقتی خالد با آنان می‌جنگید، جزء یاران پیامبر ج بودند و قبل از فتح مکه، اموال و دارایی خویش را انفاق کردند و در راه خدا جنگیدند، و اینان درجه‌ بالاتری از افراد بعد خویش دارند، و دارای ویژگی‌هایی هستند که اصحاب بعد از آنها ندارند. پس پیامبر ج آنان را نهی فرمود که یاران نخستین خود را دشنام دهند، چه برسد به کسانی که اصلاً جزء تابعین هم نیستند و یا افراد بعدی»([[18]](#footnote-18)).

 **حدیث دوم:**

پیامبر ج به عمر س فرمود:

«وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ اللَّهَ اطَّلَعَ عَلَى مَنْ شَهِدَ بَدْرًا قَالَ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ»([[19]](#footnote-19)). «چه می‌دانی؟ شاید خداوند به اهل بدر اطلاع داده که به دل‌هایشان آگاه است و فرموده هرچه می‌خواهید انجام دهید زیرا از گناهانتان در گذشتم».

گفته می‌شود که «اعملوا» برای تکریم است و منظور این است که اهل بدر، کاری نمی‌کنند که به خاطر آن بازخواست شوند.

ابن حجر عسقلانی در این مورد می‌گوید:

«یعنی اعمال اهل بدر هر چه باشد مورد عفو خداوند قرار می‌گیرد، مثل اینکه اصلاً واقع نشده است»([[20]](#footnote-20)).

امام نووی نیز می‌گوید:

«علما گفته‌اند که معنی این حدیث این است که خداوند در آخرت، گناهان آنان را می‌بخشاید، وگرنه اگر یکی از آنان مرتکب گناهی شود که موجب حد باشد، در دنیا آن حد اجرا خواهد شد و عمر س حد را بر بعضی از آنان اقامه کرده است».

قدامه بن مظعون گفته است:

«پیامبر ج حد را بر مسطح اجرا نمود، در حالی که او از اهل بدر بود»([[21]](#footnote-21)).

ابن القیمس می‌گوید:

«این خطاب نسبت به کسانی است که خداوند می‌دانسته که از دینشان دور نخواهند شد، بلکه بر دین اسلام خواهند مرد. آنان دچار گناهانی خواهند شد که دیگران مرتکب می‌شوند، ولی خداوند نمی‌گذارد که آنان بر این گناهان اصرار ورزند، بلکه آنان را موفق خواهد کرد که توبه کرده و از گناه خود پشیمان شده و طلب استغفار نمایند و نیز آنان را موفق خواهد کرد که کارهای نیک انجام داده تا گناهانشان را محو نماید. این که این ویژگی، خاص اهل بدر است، به این دلیل است که در مورد آنان تحقق پیدا کرده و مورد آمرزش قرار گرفته‌اند، و این مغایرتی ندارد با این که خودشان اسباب بخشایش را فراهم کنند. همان گونه که این ویژگی بدان معنی نیست که فرایض را ترک نمایند، چون اگر بدون انجام واجبات، به طور مستمر، چنین ویژگی برای آنان تحقق می‌یافت، دیگر نیازی به انجام نماز و روزه و حج و دیگر واجبات نداشتند و چنین چیزی هم محال است، والله اعلم»([[22]](#footnote-22)).

**حدیث سوم:**

عمران بن حصین گفته است که پیامبر ج فرمود:

«خَيْرُ أُمَّتِي قَرْنِي ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ» . قَالَ عِمْرَانُ: فَلاَ أَدْرِي أَذَكَرَ بَعْدَ قَرْنِهِ قَرْنَيْنِ أَوْ ثَلاَثًا»([[23]](#footnote-23)). «بهترین مسلمانان امت من، کسانی هستند که در این قرن با من زندگی می‌کنند، سپس آنانی که بعد از این قرن می‌آیند». عمران می‌گوید: «نمی‌دانم آیا پیامبر ج بعد از قرن خویش دو قرن را گفت، یا سه قرن».

**حدیث چهارم:**

ابوموسی اشعری از پیامبر ج روایت کرده که فرمود: «النُّجُومُ أَمَنَةٌ لِلسَّمَاءِ فَإِذَا ذَهَبَتِ النُّجُومُ أَتَى السَّمَاءَ مَا تُوعَدُ وَأَنَا أَمَنَةٌ لأَصْحَابِي فَإِذَا ذَهَبْتُ أَتَى أَصْحَابِي مَا يُوعَدُونَ وَأَصْحَابِي أَمَنَةٌ لأُمَّتِي فَإِذَا ذَهَبَ أَصْحَابِي أَتَى أُمَّتِي مَا يُوعَدُونَ»([[24]](#footnote-24)). «ستارگان برای آسمان، امین و صبر هستند. وقتی كه ستاره‌ها بروند آنچه به اهل آسمان وعده داده شده بر سرشان می‌آید و آن هم قیامت است و من امین امتم هستم. وقتی كه من بروم، آنچه برای آنان وعده داده شده، خواهد آمد».

منظور از امرِ وعده داده شده، «فتنه» است، که از جمله آنها مرتد ‌شدن بسیارى از مسلمانان بعد از وفات رسول الله ج بود، ولى خداوند ابوبكر س را مأمور نموده بود تا در مقابل آنها بایستد و مانع شود. اصحاب پیامبر براى امت اسلام، امین هستند و وقتی كه آنها بروند، آنچه برای ایشان وعده داده شده، بر سرشان خواهد آمد، و آن هم فتنه و ظلم و جور و باطل است.

**حدیث پنجم:**

عمر بن خطاب از پیامبر ج نقل کرده که فرمود:

« أَكْرِمُوا أَصْحَابِي، فَإِنَّهُمْ خِيَارُكُمْ»([[25]](#footnote-25)).

و در روایتی دیگر چنین آمده: «احْفَظُونِي فِي أَصْحَابِي»([[26]](#footnote-26)).

یاران من را مورد احترام قرار دهید، چون آنان [بهترین‌ها و] برگزیده‌های شما هستند.

**حدیث ششم:**

واثله به طور مرفوع از پیامبر ج نقل می‌کند که فرمود:

«لَا تَزَالُونَ بِخَيْرٍ مَا دَامَ فِيكُمْ مَنْ رَآنِي وَصَاحَبَنِي، وَاللَّهِ لَا تَزَالُونَ بِخَيْرٍ مَا دَامَ فِيكُمْ مَنْ رَأَى مَنْ رَآنِي وَصَاحَبَ مَنْ صَاحَبَنِي»([[27]](#footnote-27)). «مدام بر خیر و نیکی خواهید ماند، تا زمانی که میان شما کسی باشد که من را دیده و با من مصاحبت نموده باشد. به خدا سوگند، مدام بر خیر خواهید بود تا زمانی که میان شما، کسی باشد که صحابی مرا دیده و با ایشان همنشین بوده، وجود داشته باشد».

**حدیث هفتم:**

انس از پیامبر ج روایت می‌کند که گفت:

«آيَةُ الإِيمَانِ حُبُّ الأَنْصَارِ، وَآيَةُ النِّفَاقِ بُغْضُ الأَنْصَارِ»([[28]](#footnote-28)). «نشانه‌‌ ایمان، دوستی با انصار، و نشانه‌ نفاق، کینه‌ورزی با آنان است».

در مورد انصار باز می‌فرماید:

«لا يُحِبُّهُمْ إِلا مُؤْمِنٌ، وَلا يُبْغِضُهُمْ إِلا مُنَافِقٌ»([[29]](#footnote-29)). «جز شخص مؤمن، کسی آنان را دوست ندارد و به جز منافق، نسبت به آنان بغض و کینه قرار ندارد»([[30]](#footnote-30)).

4
خلاصه‌ آنچه که گذشت

از آیات و احادیثی که در مورد مناقب صحابه ش ذکر کردیم نتیجه می‌گیریم که:

**نخست:** خداوند ظاهر و باطن آنان را تزکیه نموده است. به عنوان مثال برای تزکیه ظاهرشان، می‌توان گفت که خداوند آنان را به بزرگ‌ترین اخلاقِ پسندیده توصیف کرده است، چنان که می‌فرماید:

﴿أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡ﴾ [الفتح: 29].

«بر كافران سختگیر [و] با همدیگر مهربانند».

﴿وَيَنصُرُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ﴾ [الحشر: 8].

«و خدا و پیامبرش را یارى مى‏كنند اینان همان مردم درست كردارند».

﴿وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمۡ حَاجَةٗ مِّمَّآ أُوتُواْ وَيُؤۡثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ وَلَوۡ كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٞ﴾ [الحشر: 9].

«و نسبت به آنچه به ایشان داده شده است در دل‌هایشان حسدى نمى‏یابند و هر چند در خودشان احتیاجى [مبرم] باشد».

اما باطن و درون آنان چیزی است که تنها مخصوص خداوند است و تنها اوست که بر دل ها و درون آنها آگاه می‌باشد و خداوند از صداقت و درستی باطن اصحاب خبر داده است، برای نمونه می‌گوید:

﴿فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ فَأَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ عَلَيۡهِمۡ﴾ [الفتح: 18].

«و آنچه در دل‌هایشان بود بازشناخت و بر آنان آرامش فرو فرستاد».

﴿يُحِبُّونَ مَنۡ هَاجَرَ إِلَيۡهِمۡ﴾ [الحشر: 9].

«هر كس را كه به سوى آنان كوچ كرده دوست دارند».

﴿يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗا﴾ [الفتح: 29].

«فضل و خشنودى خدا را خواستارند».

و همچنین:

﴿لَّقَد تَّابَ ٱللَّهُ عَلَى ٱلنَّبِيِّ وَٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ ٱلۡعُسۡرَةِ﴾ [التوبة: 117].

«به یقین خدا بر پیامبر و مهاجران و انصار كه در آن ساعت دشوار از او پیروى كردند ببخشود».

خداوند وقتی به صدق نیت و درستکاری آنان یقین پیدا کند، توبه‌ آنان را می‌پذیرد و توبه، یک عمل قلبی و درونی است که به جز خدا کسی بر آن آگاهی نمی‌یابد.

**دوم:** به سبب توفیقات الهی، به بزرگ‌ترین امور خیرِ ظاهری و باطنی، خداوند خبر می‌دهد که از آنان راضی گشته و توبه و انابه‌ آنان را پذیرفته و به همه‌ آنان وعده‌ حُسنی داده‌است.

**سوم:** به سبب تمام موارد بالا، خداوند به ما دستور داده که برای ایشان طلب استغفار نماییم، و پیامبر ج امر فرموده که آنان را تکریم و احترام کنیم، و حقوق آنان را رعایت کنیم، و به آنان محبت ورزیم، و ما را از نسبت دادن هرگونه بدی و دشنام و کینه‌ورزی به آنان بر حذر داشته، بلکه محبت و دوستی با آنان را از نشانه‌های ایمان برشمرده و کینه‌ورزی با آنان را از نشانه‌های نفاق دانسته است.

**چهارم:** بعد از همه‌ اینها، طبیعی است که عصر آنان بهترین عصر و خیرالقرون معرفی شده باشد و امین این امت باشند و به همین دلیل، اقتدا به آنان و پیروی از خط مشی آنان، بر امت واجب است، زیرا تنها راه رسیدن به بهشت، همین طریقه می‌باشد، چنان که رسول گرامی ج می‌فرماید:

«عَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ مِنْ بَعْدِيْ»([[31]](#footnote-31)). «بر شما واجب است که پیرو سنت و روش من و روش خلفای راشدین هدایتگرِ بعد از من باشید».

5
هيچ چيزی معادل مقام و منزلت اصحابش نمی‌باشد

بزرگداشت اصحاب و قدرشناسی آنان، نزد بزرگان اصحاب، امری مقرر است، هر چقدر هم که درجه‌ صحابه کم باشد، یعنی اجتماع آنان صحابه با پیامبر ج اندک باشد([[32]](#footnote-32))، بزرگ داشت ایشان واجب است.

حافظ ابن حجر در یادآوری این مسئله می‌گوید:

از جمله این موارد، در کتاب اخبار الخوارج تألیف محمد ابن قدامه مروزی آمده است. سپس سند روایت را ذکر کرد تا رسید به اینجا که گفت: از نبیج العنزی از ابوسعید الخدری نقل است که گفت: «ما نزد ابو سعید بودیم و سخن از علی و معاویه آمد، و یك نفر معاویه را مورد جسارت قرار داد. ابو سعید که [تا آن لحظه] تكیه زده بود، نشست و گفت: ما هنگامی که با دوستانی همراه پیامبر ج بودیم که درمیان آنان ابوبکر و یک مرد بدوی هم بود. سپس ادامه داد و ابوسعید گفت: در دوران عمر بن خطاب این مرد بدوی را به خاطر هجو کردن انصار، نزد او آوردند. عمر به آنان گفت: اگر این مرد با پیامبر ج هم صحبتی نمی‌داشت، او را از میان برمی‌داشتم، در حالی که حتی نمی‌دانم چه قدر با پیامبرج مانده است» [یعنی چه مدت در محضر ایشان بوده]([[33]](#footnote-33)).

در این جا می‌بینیم که عمر آن عرب بدوی را مورد عتاب و سرزنش قرار نمی‌دهد، چه برسد به این که او را مجازات کند، چون می‌دانست که او با پیامبر ج مصاحبت داشته و این، روشن‌ترین شاهد است بر اینکه آنان معتقد بودند که ارزش و منزلت صحابه، با هیچ چیز دیگری همشأن نیست و نخواهد بود.

وکیع نقل می‌کند که:

«از سفیان شنیدم که درباره این آیه ﴿قُلِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ وَسَلَٰمٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ ٱلَّذِينَ ٱصۡطَفَىٰٓ﴾ [النمل: 59]. «بگو: حمد مخصوص خداست و سلام بر بندگان برگزیده‏اش». چنین گفت: اینان یاران و اصحاب محمد هستند و این برگزیدن، امر قابل تصوری نیست و با عقل درک نمی‌شود و نمی‌توان آن را با چیز دیگری مقایسه کرد و هم‌اندازه نمود. بنابراین نمی‌توان دیگران را بر آنان برتری داد، هر چند اعمال نیک آنان هم زیاد باشد([[34]](#footnote-34)).

ابن عمرب می‌گوید:

«یاران محمد را دشنام ندهید، زیرا مقام و منزلتِ یک ساعتِ آنان بهتر، و خیر آن، بیشتر از اعمال چهل سال شما است»([[35]](#footnote-35)).

و در روایت وکیع آمده که:

«خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ أَحَدِكُمْ عُمْرَهُ». «بهتر از عبادت تمام عمرِ یكى از شماست».

جمهور علما در این مورد می‌گویند:

«هیچ عملی معادل فضیلت صحابه نیست، زیرا ایشان پیامبر را مشاهده و محضر آن بزرگوار را درک نموده‌اند. اما هیچ کس معادل کسانی نخواهد بود که از او دفاع کرده، با وی مهاجرت نموده‌، او را یاری داده‌ و یا شرع خدا را از او نقل و به افراد بعد از خویش منتقل نموده‌اند، زیرا هر عمل نیکی که افرادِ بعد از آنان انجام می‌دهند، سابقین نیز به همان اندازه اجر می‌برند. بنابراین نمی‌توانند به درجه آنان برسند»([[36]](#footnote-36)).

امام احمد می‌گوید:

«كسى كه پیامبر خدا ج را -هرچقدر هم اندک- یاری رسانده باشد، برتر از اعمالِ صد ساله کسانی است كه پیامبر ج را ندیده‌اند، گرچه با تمام اعمال و كردار خود با خداوند ملاقات كنند»([[37]](#footnote-37)).

امام نووی / می‌گوید:

«فضیلت اصحاب، اگرچه یک لحظه هم با پیامبر بوده باشند، آنقدر زیاد است که هیچ عملی با آن برابر نخواهد بود، و هیچ چیزی به این درجه نمی‌رسد، زیرا فضایل از طریق قیاس به دست نمی‌آیند، چون این فضیلتی است که خداوند به هر کسی که بخواهد می‌دهد»([[38]](#footnote-38)).

همچنین خداوند که آگاه به درون آنها می‌باشد، درونشان را تزکیه نموده، چنان که می‌فرماید:

﴿فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ﴾ [الفتح: 18].

«خدا آنچه را در درون دل‌هایشان [از ایمان و صداقت] نهفته بود، مى‏دانست».

و توبه‌ آنان را پذیرفته است:

﴿لَّقَد تَّابَ ٱللَّهُ عَلَى ٱلنَّبِيِّ وَٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ﴾ [التوبة: 117].

«مسلماً خداوند رحمت خود را شامل حال پیامبر و مهاجران و انصار نمود [کسانی كه در زمان عُسرت و شدت (در جنگ تبوك) از او پیروى كردند]».

و از آنان راضی گشته است:

﴿ لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ﴾ [الفتح: 18].

«خداوند از مؤمنان هنگامى كه در زیر آن درخت، با تو بیعت كردند، راضى و خشنود شد».

تمامی این خصوصیات را خداوند می‌داند و بس. چگونه آنان که بعد از این گروه می‌آیند، این ویژگی‌ها را خواهند داشت؟

ولی برخی‌ها می‌گویند: روایاتى داریم برخلاف آنچه که شما به آن استدلال می‌کنید. مشهورترین کسی که این را می‌گوید، «ابن عبدالبر» می‌باشد و استدلالی که می‌آورد -به گمان خودشان- بسیار قوی است، مانند این روایت که ابی‌ثعلبه از پیامبر ج روایت نموده که فرمود:

«تَأْتِي أَيَّامٌ لِلْعَامِلِ فِيهِنَّ أَجْرُ خَمْسِينَ، قِيلَ: مِنْهُمْ أَوْ مِنَّا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: بَلْ مِنْكُمْ»([[39]](#footnote-39)). «روزگاری می‌آید که هر کس کار نیکی انجام دهد، اجرِ پنجاه نفر را خواهد داشت. پرسیدند: اجر پنجاه نفر از خودشان یا از ما؟ فرمود: از شما».

و همچنین ابوجمعه گفت:

«ابوعبیده گفته است: «يَا رَسُولَ اللهِ، أَحَدٌ خَيْرٌ مِنَّا، أَسْلَمْنَا مَعَكَ، وَجَاهَدْنَا مَعَكَ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَوْمٌ يَكُونُونَ مِنْ بَعْدِكُمْ يُؤْمِنُونَ بِي وَلَمْ يَرَوْنِي»([[40]](#footnote-40)). «ای رسول خدا، آیا کسی از ما بهتر وجود دارد، در حالی که ما به شما ایمان آوردیم و با شما جهاد کردیم؟ پیامبر ج فرمود: بله، قومی بعد از شما خواهند آمد که به من ایمان می‌آورند در حالی که من را ندیده‌اند».

ولی علما این احادیث و احادیث سابق را با هم تطابق داده و چنین نتیجه‌گیری کرده‌اند:

**اولاً:** حدیث: «لِلْعَامِلِ فِيهِنَّ أَجْرُ خَمْسِينَ». دلیل بر برتری نیست، چون اجرِ زیاد برخی از اعمال، نمی‌تواند دلیل کافی برای برتری ‌باشد.

**ثانیاً:** عمل برگزیده و فضیلت داده شده، برخی اوقات مزایا و برتری‌هایی دارد که نزد شخصِ فاضل یافت نمی‌شود، ولی مجموع این ویژگی*‌*ها، با شخص فاضل مساوی نخواهد بود.

**ثالثاً:** باید دانست که هنگامِ بحث درباره برتریِ میان دو شخص، که یکی در عصر پیامبر ج زندگی کرده و دیگری در قرون بعدی، معیار اصلی، عملی است که انجام می‌دهند، در حالی که امکان اجتماع این دو عمل هم وجود دارد، مانند عموم طاعات و عباداتی که میان همه‌ مؤمنین، مشترک است. پس بعید نیست که برخی از مردم قرون بعدی، بر صحابه پیشی بگیرند، اما چیزی که صحابه به آن متمایز شده‌اند و به وسیله آن به پیروزی می‌رسند، مشاهده پیامبر ج می‌باشد و این، چیزی است ماورای عقل بشری و هیچ عملی نمی‌تواند با آن همانند شود([[41]](#footnote-41)).

**رابعاً:** راویان متأخرِ حدیث، بر لفظ حدیث ابی‌جمعه متفق القول نیستند، زیرا برخی آن را به لفظ: «خیریة» آورده‌اند و برخی می‌گویند: «فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَلْ مِنْ قَوْمٍ أَعْظَمُ مِنَّا أَجْرًا؟... » ([[42]](#footnote-42)) و حافظ در الفتح می‌گوید:

«سند روایت متأخر (بعدی) قوی‌تر از سند روایت سابق (قبلی) می‌باشد و این با روایت ابی‌ثعلبه موافقت دارد، والله اعلم».

و در پایان، یادآوری می‌کنیم که میان اکثر علما در موردِ این مسئله اختلافی نیست، یعنی این برتری، برای خلفا و عشره مبشره و یا آنان که روایات مخصوص دارند، مانند اهل عقبه و بدر و تبوک، امری ثابت شده است و هیچ شک و شبهه‌ای در آن وجود ندارد، بلکه اختلاف نظر بر سر اصحابی است که تنها پیامبر ج را رؤیت نموده‌اند و به همین خاطر، امام ابن عبدالبر، اهل بدر و حدیبیه را استثنا کرده است([[43]](#footnote-43)).

6
دشنام دادن صحابهش و حکم آن

دشنام دادن صحابه ش به چند نوع تقسیم می‌شود و هر کدام حکم خویش را دارد.

«سب» عبارت است از خدشه‌دار کردنِ شخصیت و بی‌ارزش جلوه دادن و این چیزی است که به وسیله دشنام دادن به مردم، به علت اختلاف عقیده یا ناراحتی‌ای که دارند. سب غیر از دشنام دادنِ رایج، نمودهایِ دیگری هم دارد، مانند «لعن» و «تقبیح» و غیره([[44]](#footnote-44)).

سب و دشنام صحابهش، انواعی دارد که بعضی از آنها بدتر و شرّشان بیشتر است، چرا که برخی به دلیلِ کفر و فسق دشنام می‌دهند و بعضی هم به دلیل امورِ دنیوی، مانند بخل و ضعف رأی. این دشنام‌ها یا به همه‌ آنها داده می‌شود، یا به برخی از آنها، یا به شخصی خاصی، در حالی که درباره فضل و ارزش این فرد، یا نصوص متواتر وجود دارد و یا چندین روایت. در اینجا به تفصیل، انواع و احکام این عملِ ناپسند را بیان خواهیم کرد:

 1-6 نسبت دادن کفر و یا فسق به برخی یا تمام اصحاب

هیچ شکی نیست که فردی که چنین کند کافر است و برای این حکم، دلایلی وجود دارد که مهم‌ترینِ آن را ذکر می‌کنیم:

مضمون این گفتار این است که ناقلان قرآن و سنت، کافر و یا فاسق بوده‌اند و به این صورت، در قرآن و سنت، شک و شبهه ایجاد می‌شود، زیرا طعن زدن به راوی، در واقع، طعن زدن به گوینده حدیث است. همچنین در این گفتار، تکذیب نص قرآن وجود دارد، چون قرآن به طور شفاف، از آنان اظهار رضایت نموده و ایشان را ستایش کرده است، و از آنجا که نصوص بسیاری از قرآن و حدیث دالّ بر فضیلتِ اصحاب وجود دارد، به طور قطع، چنین علمی حاصل می‌شود([[45]](#footnote-45))، و کسی که علمِ قطعی حاصل از قرآن و سنت را رد نماید، کافر است.

شکی نیست که پیامبر ج از این لعن و دشنام آزرده‌خاطر می‌گردد، چرا که اینان اصحاب و یاران نزدیک و مخصوص وی بودند. دشنام دادن به نزدیکان و افراد مخصوص انسان، بدون شک، آزاردهنده است و می‌دانیم که اذیت کردن پیامبر ج باعثِ کفر است.

شیخ‌الاسلام ابن‌تیمیه/ در تبیین این حکم می‌گوید:

«اگر کسی از این تجاوز کند و گمان ببرد که اصحاب ش-به جز تعدادی که به بیست نفر هم نمی‌رسند- بعد از وفات پیامبر ج مرتد گشته‌اند، یا این که بگوید همه آن بزرگواران فاسق بوده‌اند، او بدون شک کافر است، چون تکذیب نص قرآن را کرده که در چندین موضع، اصحاب را ستوده و از آنان اظهار رضایت نموده است. نه تنها این، بلکه هر کس درباره کافر شدن آنان به خود شک راه دهد، او نیز کافر می‌شود ... کفر اینها به طور اضطرار، از دین اسلام معلوم می‌شود»([[46]](#footnote-46)).

هیثمی / می‌گوید:

«اختلاف اقوالی که وجود دارد، در سب برخی از آنان است، ولی سب تمام اصحاب، شکی نیست که کفر است»([[47]](#footnote-47)).

پس کفرِ دشنام‌دهنده، بنابر دلایل کلی که آورده شد، واضح و روشن می‌باشد، ولی بعضی از علما دلایل دیگری را به طور مفصل آورده‌اند، جمله:

**نخست:** استدلالی که از سوره فتح برمی‌آید:

﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِۚ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِۚ وَمَثَلُهُمۡ فِي ٱلۡإِنجِيلِ كَزَرۡعٍ أَخۡرَجَ شَطۡ‍َٔهُۥ فَ‍َٔازَرَهُۥ فَٱسۡتَغۡلَظَ فَٱسۡتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِۦ يُعۡجِبُ ٱلزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلۡكُفَّارَۗ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِنۡهُم مَّغۡفِرَةٗ وَأَجۡرًا عَظِيمَۢا ٢٩﴾ [الفتح: 29].

امام مالک / از این آیه استنباط می‌کند که هر کس نسبت به صحابه بغض و کینه‌ای داشته باشد کافر است، زیرا [وجودِ] صحابه آنان را خشمگین می‌کنند و کسی که صحابه او را خشمگین کرده باشند، کافر است. شافعی و دیگران با این نظر موافق هستند([[48]](#footnote-48)).

**دوم:** اَنس از شیخین ب روایت می‌کند که پیامبر ج فرمود:

«نشانه‌ ایمان، دوستی با انصار است و نشانه‌ نفاق، بغض انصار».

در روایتی دیگر می‌فرماید:

«به جز مؤمن، آنان را دوست نمی‌دارد و به جز منافق، با آنان کینه‌توز نیست».

مسلم نیز از ابی‌هریره روایت کرده که پیامبر ج فرمود:

«لاَ يُبْغِضُ الأَنْصَارَ رَجُلٌ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ»([[49]](#footnote-49)). «کسی که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشد، نسبت به انصار کینه و بغض ندارد».

شیخ الاسلام ابن تیمیه/ در دنبال این حدیث می‌گوید:

«فَمَنْ سَبَّهُمْ فَقَدْ زَادَ عَلَى بُغْضِهِمْ، فَیَجِبُ أَنْ یَكُونَ مُنَافِقًا لاَ یُؤْمِنُ بِاللهِ وَلاَ الْیَومِ الْآخِرِ»(**[[50]](#footnote-50)**). «کسی که آنها را دشنام دهد، به کینه‌توزی خود افزوده است، پس حتماً او منافق است و به خدا و قیامت ایمان ندارد».

**سوم:** عمر بن الخطاب شخصی را با «عصاى كوچكى» حد ‌زد، زیرا آن شخص، او را بر ابوبکر برتری داده بود. عمر به او گفت: «ابوبکر بعد از پیامبر ج بهترین مردم بود». و موارد آن را برشمرد. سپس گفت: «هر کس غیر از این بگوید به خاطر گناهِ تهمت و افترا، حد زده می‌شود»([[51]](#footnote-51)).

علی بن ابی‌طالب هم همین نکته را می‌گوید:

«هیچ کس من را بر ابوبکر و عمر تفضیل [برتری] ندهد، وگرنه او را به تهمت افترا، حد می‌زنم»([[52]](#footnote-52)).

می‌بینیم که این دو خلیفه گرامی، یعنی عمر و علیب افراد را به خاطر تهمت و افترا حد می‌زنند، یعنی فقط به خاطر اینکه آنان را نسبت به ابوبکر و یا ابوبکر و عمر برتری داده‌اند، در حالی که برتر دانستنِ کسی بر کس دیگر، دشنام نیست. از این حکم باید دانسته شود حکم سب و دشنام آنان چگونه خواهد بود([[53]](#footnote-53)).

2-6 دشنام به صحابه به بهانه طعن در دينشان

منظور از وارد کردن در دینِ صحابه این است که هر یک از آن بزرگواران را به کفر و یا فسق متهم نماید، در حالی که جزء کسانی باشد که فضل و بزرگواری‌اش به تواتر رسیده باشد، برخی از علماء این قید تواتر را مخصوص خلفا می‌دانند و برخی آن را مخصوص ابوبکر و عمر ب. برخی نیز هستند که میان کسانی که فضیلت آنان توسط نصوص متواتر و غیر متواتر ثابت شده، تفاوت می‌گذارند. همچنین معتقد هستند زمانی می‌توان به دشنام‌دهندگانِ خلفا نسبت کفر داد که سب به کفر نمایند، ولی دیگران می‌گویند هر دشنامی که طعن در دین باشد، باعث کفر است. چنین سبّی به طور قطع کفر است، چون امر متواتر را تکذیب می‌کند.

ابومحمد بن ابی‌زید از سحنون روایت کرده که گفت:

«هر کس در مورد ابوبکر و عمر و عثمان و علی ش بگوید که آنان بر گمراهی و کفر بوده‌اند، کشته می‌شود و اگر غیر از آنان، دیگر صحابه را به چنین چیزی متهم کند، بزرگ‌ترین عقوبت را می‌چشد»([[54]](#footnote-54)).

و هشام بن عمار می‌گوید:

«از امام مالک شنیدم که می‌گفت: هرکس ابوبکر و عمر ب را دشنام دهد کشته می‌شود و هر کس عایشه را دشنام دهد کشته می‌شود، چون خداوند در حق او می‌فرماید: ﴿يَعِظُكُمُ ٱللَّهُ أَن تَعُودُواْ لِمِثۡلِهِۦٓ أَبَدًا﴾ [النور: 17]. «خداوند شما را اندرز مى‏دهد كه هرگز چنین كارى را تكرار نكنید اگر ایمان دارید» پس هر کس او را متهم نماید، با قرآن مخالفت ورزیده و کسی که با قرآن مخالفت نماید، کشته خواهد شد»([[55]](#footnote-55)).

ولی امام مالک در روایتی دیگر می‌گوید: «هر کس ابوبکر س را دشنام دهد، حد زده می‌شود و هر کس عایشه ل را سب نماید کشته می‌شود، گفتند: چرا؟ فرمود: کسی که عایشه ل را متهم نماید، با نص صریح قرآن مخالفت ورزیده است».

ظاهراً منظور امام مالک در مورد سب ابوبکر این است که سب، غیر از کفر باشد، چون بقیه سخنان امام مالک این را توضیح می‌دهد که گفت: «هر کس عایشه ل را سب دهد با قرآن مخالفت ورزیده» و این دشنام دادن، یک دشنامِ مخصوص است که هر کس بگوید، کافر می‌شود، پس هر دشنامی را شامل نمی‌شود، چون از امام مالک روایت شده که:

«هر کس صحابی‌ای را که درجه‌اش از ابوبکر پایین‌تر است، تکفیر نماید، کشته می‌شود»([[56]](#footnote-56)).

هیثمی گفته است:

«می‌توان به طور خلاصه گفت که سب ابوبکر، نزد حنفیه کفر است و بنابر یکی از دو قول امام شافعی و نظرِ مشهور مذهب امام مالک، موجب حد می‌شود و کفر نیست. ولی امام مالک وقتی در مورد خوارج اظهارنظر کرد، گفت: "این اعمال باعث کفر می‌شود". پس مسئله چنین است که اگر سب، غیر کفر باشد، شخص کافر نمی‌شود و اگر دشنام دهنده نسبتِ کفر به آنها بدهد، کافر می‌شود»([[57]](#footnote-57)).

باز هم می‌گوید:

«اگر چه اصحاب شافعی در این باره چیزی نگفته‌اند، ولی چیزی که من می‌گویم این است که تکفیر ابوبکر و امثال او که پیامبر ج به آنان وعده بهشت داده‌است، به طور قطع باعث کفر می‌شود»([[58]](#footnote-58)).

خرشی می‌گوید:

«هر کس عایشه ل را به چیزی متهم کند که خدا او را از آن تبرئه نموده است، یا صحابه‌ بودنِ ابوبکر را انکار نماید، یا مسلمان بودنِ عشره مبشره ش را انکار کند، یا مسلمان بودنِ تمام اصحاب را انکار کند و خلفای چهارگانه را تکفیر نماید -یا حتی یک نفر از آنان را- کافر می‌شود»([[59]](#footnote-59)).

بغدادی می‌گوید:

«علما گفته‌‌اند: هر کس یکی از عشره مبشره را تکفیر نماید، کافر است و هر کس یکی از همسران پیامبر را -هر کدام که باشد- و یا برخی از آنان را تکفیر نماید، کافر است»([[60]](#footnote-60)).

در این مسئله اختلاف مشهوری وجود دارد و ما تا اینجا مهم‌ترین اقوال را آوردیم. ذکر این نکته لازم است که کسانی که به کفرِ دشنام‌دهندگان اعتقاد ندارند، به طور اجماع بر فسق آنان توافق دارند، چرا که مرتکب یکی از گناهان کبیره شده‌اند، پس مستحق تعزیر و تأدیب هستند، و این تعزیر، بر اساسِ منزلت صحابی و دشنامی است که داده‌اند، متفاوت است.

در این جا به ترتیب، این احکام را بیان خواهیم نمود:

هیثمی می‌گوید:

«تمام کسانی که معتقدند که دشنام‌دهندگانِ اصحاب، کافر نیستند، به طور اجماع می‌گویند که فاسق هستند»([[61]](#footnote-61)).

ابن تیمیه می‌گوید:

«ابراهیم النخعی گفت: گفته می‌شد که دشنام دادن ابوبکر و عمرب از گناهان کبیره است و ابواسحاق السبیعی نیز همین را می‌گفت. خداوند فرموده: ﴿إِن تَجۡتَنِبُواْ كَبَآئِرَ مَا تُنۡهَوۡنَ عَنۡهُ﴾ [النساء: 31]. «اگر از گناهان بزرگى كه از آن نهى مى‏شوید پرهیز كنید».

وقتی که دشنام‌دادن به آنها چنین باشد، کمترین عقوبتی که برایش در نظر گرفته می‌شود، تعزیر است، چون تعزیر برای جرایمی اعمال می‌شود که حد و کفاره نداشته باشد و این چیزی است که در میان اهل علم و فقه، اختلافی درباره‌اش وجود ندارد، از صحابی و تابعین گرفته، تا بقیه علمای اهل سنت و جماعت، بلکه اینها به طور اجماع می‌گویند باید بر ایشان درود فرستاد و آنان را ستود و از خداوند برای ایشان طلب استغفار نمود و هر کس خلاف این را بگوید عقوبت داده می‌شود»([[62]](#footnote-62)).

قاضی عیاض گفته است:

«دشنام دادن هر یک از اصحاب، جزء گناهان کبیره است و رأی مذهب ما و جمهور هم این است که مرتکبین این گناه، تعزیر می‌شوند و کشته نمی‌شوند»([[63]](#footnote-63)).

عبدالملک بن جیب می‌گوید:

«هر کسی از مذهب شیعه، نسبت به عثمان در بغض و کینه‌توزی غلو نماید شدیداً ادب خواهد شد و اگر نسبت به ابوبکر و عمر بیشتر غلو نمایند، عقوبت آن شدیدتر، و تنبیهش بیشتر خواهد شد، و آنقدر زندانی می‌شود تا بمیرد»([[64]](#footnote-64)).

در سب و دشنام دادن ابوبکر تنها به حد زدن اکتفا نمی‌شود، چون زدن حد فقط به خاطر صحابی بودنِ اوست، که دیگران هم چنین مقامی دارند. اگر مزیت‌های دیگری که دارد به آن اضافه نمائیم که موجب احترام و اکرام او می‌باشد، مانند یاری دادن دین و مسلمانان و فتوحاتی که در دوران او به دست آمد، و همچنین خلافت و جانشینی پیامبر ج که هر یک از اینها باعث افتخارات زیادی است، موجب می‌شود که عقوبت مرتکبین آن شدیدتر شود([[65]](#footnote-65)).

چنین تعزیراتی باید اجرا شود، یعنی امام یا قاضی نمی‌تواند از آن درگذرد، بلکه واجب است که آن را اجرا نماید.

امام احمد / می‌گوید:

«برای هیچ کس جایز نیست که از آنان بدگویی کند و آنان را به عیب و نقص متهم کند. اگر کسی چنین کاری را انجام داد، بر حاکم وقت واجب است که او را عقوبت داده و تأدیب نماید، و نمی‌تواند او را عفو کند، بلکه او را عقاب داده و از وی می‌خواهد که توبه کند. اگر توبه کرد از او پذیرفته می‌شود، و اگر دوباره مرتکب شد، عقوبت داده خواهد شد و به زندان می‌رود بمیرد یا توبه کند»([[66]](#footnote-66)).

پس ای برادر مسلمان، به رأی و نظر امام و پیشوای اهل سنت بنگرید که چگونه کسانی را که مرتکب اهانت به اصحاب شده‌اند، عقوبت می‌کند و از آن جایی که این دشنام‌ها از گناهان کبیره به حساب می‌آیند، نزد برخی از علما، حکمِ مرتکب آنها، مانند حکم مرتکبین گناهان کبیره است.

امام محمد بن عبدالوهاب/ درباره کسانی که دشنام به صحابه را جایز دانسته‌اند، چنین می‌گوید:

«هر کس بعضی از اصحاب را، که فضیلت و کمالاتشان به حد تواتر رسیده است -مانند خلفای راشدین- مستحق سب و دشنام بداند، کافر می‌شود، چون چیزی را تکذیب کرده است که از پیامبر ج به طور قطع ثابت شده است و تکذیب‌کنندگان آن کافر می‌شوند. اگر آنان را دشنام دهد ولی معتقد نباشد که دشنام آنان حق و مباح است، فاسق خواهد گشت، چون دشنام دادن به مسلمان موجب فسق است، ولی برخی از علما می‌گویند که هر کس شیخین ب را دشنام دهد، بدون هر شرطی کافر می‌شود»([[67]](#footnote-67)).

«قاضی ابویعلی» درباره تفسیر امام احمد در این مورد می‌گوید:

«در توضیح و تعلیق بر جواب امام احمد/ هنگامی که از او پرسیده شد که حکم دشنام دادن صحابه چیست؟ گفت: «مَا أَرَاهُ عَلَی الإِسْلاَمِ» «من چنین کسی را مسلمان نمی‌دانم». احتمال دارد که منظورش از این جواب، این باشد که اگر کسی دشنام دادن به صحابه را حلال بداند مسلمان نیست، که در این صورت بدون خلاف کافر می‌شود، و تنها وقتی کشته نمی‌شود که آن کار را حلال نداند، بلکه معتقد باشد که حرام است و مانند کسی شود که مرتکب گناهان کبیره می‌شود. سپس بقیه احتمالات را برشمرد ...» ([[68]](#footnote-68)).

به طور خلاصه می‌توان گفت که هر کس برخی از صحابه را به گونه‌ای دشنام دهد که در دین و عدالت آنان طعن وارد کند، در حالی که در مورد فضیلت و بزرگواری آنان نصوص متواتر موجود می‌باشد، بنابر قول غالب علما، کافر محسوب می‌شود، چون نص متواتر را تکذیب نموده است.

اما علمایی که مرتکبین [یعنی؛ دشنام دهندگانِ صحابه را] را کافر نمی‌دانند، به طور اجماع می‌گویند که آنها از مرتکب گناه کبیره شده‌ و مستحق تعزیر و تأدیب هستند و برای امام جایز نیست که از آنان درگذرد. این عقوبت و تعزیر، بر حسب مقام و منزلت صحابه، افزایش می‌یابد و نزد آنان چنین کسانی کافر نیستند، مگر این که دشنام را حلال بدانند. ولی کسانی که بر حلال بودنِ آن بیفزایند، مانند این که بدگویی و دشنام را عبادت بدانند، کافر شدنشان از مواردی است که هیچ‌گونه خلافی در آن نیست و نصوص و دلایل علما، که پیشتر گفتیم، به طور واضح و روشن بر این واقعیت دلالت می‌کند. با روشن شدن این نوع، با یاری خدا بقیه موارد هم با آسانی روشن خواهد شد، به همین سبب سخن را در آن طولانی كردیم.

3-6 دشنام به اصحابی که در مورد فضيلت آنها روايات متواتر موجود نيست

در بحث گذشته بیان کردیم که دشنام به صحابی‌ای که نصوص متواتر بر فضیلت وی موجود باشد، باعث کفر می‌شود، چون شخص فحاش، چیزی را انکار نموده که به طور ضروری در دین معلوم و روشن است، اما اگر نصوص متواتر وجود نداشته باشد، جمهور می‌گویند که کافر نمی‌شود، چون امر معلومی را انکار ننموده، مگر این که از لحاظ همنشینی و هم‌قطار بودن با پیامبر ج او را دشنام دهد.

امام محمد بن عبدالوهاب / می‌گوید:

«دشنام به صحابی‌ای که نص متواتر بر فضل و کمالات او وجود ندارد، موجب فسق است، و ظاهراً دشنام دهنده، فاسق شمرده می‌شود، مگر این که به علت صحابه بودن پیامبر ج او را دشنام دهد، که در این صورت، کافر می‌شود»([[69]](#footnote-69)).

4-6 دشنام به برخی از اصحاب، به گونه‌ای که طعن در دين و عدالت آنان نباشد

بدون شک مرتکبین این جرم، مستحق تعزیر و تأدیب هستند، با این حال، تا آنجا که من در منابع و مراجع مطالعه کرده‌ام، هیچ کس را ندیده‌ام که چنین دشنامی را برابر با کفر بداند، تفاوتی نمی‌کند که آن صحابی، جزء بزرگان باشد یا نباشد.

شیخ الاسلام ابن تیمیه / می‌گوید:

«اگر کسی اصحاب را به بی‌عدالتی و بی‌دینی دشنام دهد، بلکه آنان را مثلاً به بخل و ترس و کم‌علمی و یا عدم زهد و امثال اینها توصیف کند، مستحق تعزیر و تأدیب می‌باشد، و به این خاطر، حکم به کافر بودنِ او داده نمی‌شود، بلکه حکم علمایی که آنان را کافر نمی‌دانند، بر آنها جاری می‌شود»([[70]](#footnote-70)).

ابویعلی متهم کردن اصحاب به ناآشنا بودن به سیاست را از این موارد به حساب آورده است([[71]](#footnote-71)).

می‌توان از موارد مشابه این، متهم کردن آنان به ضعف رأی، ضعف شخصیت، غفلت، حُب دنیا و امثال اینها را نام برد. این گونه طعن‌ها در کتب تاریخ و برخی از تحقیقات معاصر، که منسوب به اهل سنت است، به نام تحقیقات علمی و موضوعی به وفور دیده می‌شوند، حتی مستشرقین در بیشتر متون پژوهشی، درباره این نوع طعن، مطالب بسیاری نوشته‌اند.

5-6 نگاهی به شیوه موضوعی

شاید مناسب باشد که در این جا بحث کوتاهی راجع به شیوه موضوعی مطرح کنیم، فاسد‌بودنِ این روش را بیان نمائیم و خطر تطبیق آن بر تاریخ صحابه را شرح دهیم. شیوه موضوعی، نزد غربی‌ها بدین معناست که موضوع را از دیدگاه عقل مورد کاوش و تحقیق قرار دهیم، بدون اینکه دیدگاه‌های دینی را در آن لحاظ کنیم([[72]](#footnote-72)).

این شیوه، به چند دلیل نادرست و مخدوش است:

**نخست:** امکان ندارد فرد مسلمان، در هیچ حالی از دین و عقیده‌اش دور شود و آن را کنار بگذارد، مگر اینکه معتقد به دین نباشد([[73]](#footnote-73)).

**دوم:** زمانی که حوادث تاریخ اسلامی در میزان نقد روایت ثابت شود، با چه روش دیگری می‌توان آن را قابل فهم و یا تفسیر نمود؟ اگر با شیوه اسلامی آن را تفسیر ننماییم، باید روش دیگری اختیار کنیم، که در این صورت، دچار انحراف می‌شویم، زیرا غیر از شیوه بررسی دینی، روشِ دیگری را نمی‌شناسیم.

بنابراین واجب است که از تطبیق آن بر تاریخ صحابه پرهیز نماییم، و ضروری است که بدانیم آنچه امروزه به عنوان نقد علمی یا موضوعی برای تاریخ صحابه به کار گرفته می‌شود، همان دشنامی است که در کتاب های اهل بدعت آمده است، و اینکه آن را «شیوه علمی» نام نهاده‌اند، آن را از واقعیت خویش- که نزد اهل سنت به آن مشهور شده- خارج نمی‌کند. همچنین، این نامگذاری باعث نمی‌شود که ارزشش بالا رود، و اگر کتاب‌های مشهوری آن را نقل کنند، به اعتبار آن نمی‌افزاید، حتی اگر راویان و حامیانش اهل صلاح و فضل باشند.

آنچه که بدعت‌کاران و نوآوران جدید انجام داده‌اند، چیزی به جز زنده کردن دشنام‌های قبلی نیست، که اهل سنت، آن هنگام که حاکمیت را در دست داشتند، همه آنها را از میان برداشته بودند([[74]](#footnote-74)).

در اینجا من به همه‌ دوستانی که می‌خواهند درباره تاریخ صحابه تحقیق نمایند، توصیه می‌کنم که از عقیده‌ خویش دست برندارند و مواظب باشند اعتقاد به عدالت صحابه را فراموش نکنند، و در تحقیقشان به صحابه بی‌احترامی ننمایند، و به یاد داشته باشند که اهل سنت، در بررسی این موضوع، روش خاص خود را دارد.

7
حکم دشنام به ام‌المؤمنين عايشه ل

کسی که به ام‌‌المؤمنین عایشه ل تهمتی بزند که خداوند در قرآن او را از آن تبرئه کرده و پاکی‌اش را اعلام نموده است، کافر می‌شود، و بر این حکم، ائمه به طور اجماع، حکم داده‌اند، بدون هیچ اختلاف نظری.

از امام مالک روایت شده که فرمود:

«هر کس ابوبکر را دشنام دهد، حد زده می‌شود و هر کس عایشه ل را دشنام دهد کشته خواهد شد. پرسیدند چرا؟ فرمود: هر کس او را متهم نماید با قرآن مخالفت ورزیده است»([[75]](#footnote-75)).

ابن شعبان در روایت خود از امام مالک می‌گوید که فرمود:

«چون خداوند می‌فرماید: ﴿يَعِظُكُمُ ٱللَّهُ أَن تَعُودُواْ لِمِثۡلِهِۦٓ أَبَدًا إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ١٧﴾ [النور: 17].«خداوند شما را اندرز مى‏دهد كه هرگز چنین كارى را تكرار نكنید اگر ایمان دارید». و در ادامه گفت: هر کس به این گناه برگردد کافر می‌شود»([[76]](#footnote-76)).

دلایلی که بر کفر بودن دشنام به عایشه ل وجود دارد صریح و ظاهر است، از جمله:

**نخست:** آنچه که امام مالک به آن استدلال می‌کند که چنین کاری تکذیب قرآن است، چرا که به طور صریح و روشن، برائت عایشه را اعلام کرده و تکذیب قرآن، کفر است.

ابن کثیر می‌گوید:

«تمام علماء متفق‌القول هستند که هر کس عایشه را به چیزی متهم نماید که در قرآن برائتش آمده است، کافر است، چون چنین کسی مخالف قرآن است»([[77]](#footnote-77)).

ابن حزم در توضیح و تعلیق بر قول امام مالک می‌نویسد:

«فرموده‌ی امام مالک صحیح است، چون این دشنام‌ها سبب مرتد گشتن او می‌شود، چون خداوند را تکذیب نموده است»([[78]](#footnote-78)).

**دوم**: این اتهام، باعث تخریب شخصیت پیامبر ج می‌شود که قرآن در چند مورد به آن اشاره فرموده، از جمله:

ابن عباس ب میان این دو آیه فرق گذاشته:

﴿وَٱلَّذِينَ يَرۡمُونَ ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ ثُمَّ لَمۡ يَأۡتُواْ بِأَرۡبَعَةِ شُهَدَآءَ﴾ [النور: 4].

«و كسانى كه زنان پاكدامن را متهم مى‏كنند، سپس چهار شاهد (بر مدعاى خود) نمى‏آورند».

و این آیه:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَرۡمُونَ ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ ٱلۡغَٰفِلَٰتِ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ﴾ [النور: 23].

«كسانى كه زنان پاكدامن و بى‏خبر [از هرگونه آلودگى] و مؤمن را متهم مى‏سازند».

ابن عباس ب به هنگام تفسیر آیه‌ دوم می‌گوید:

«این در شأن عایشه و همسران پیامبر ج می‌باشد و مبهم نیست، بلکه واضح و روشن است و قابل توبه هم نمی‌باشد. ولی هر کس یک زن مؤمن را قذف نماید [تهمت بی‌عفتی بزند] خداوند راه توبه را به او می‌دهد ...».

در ادامه می‌گوید که مردی در جلسه خواست بلند شود و برای تفسیر زیبایش صورت ابن عباس ب را ببوسد([[79]](#footnote-79)).

ابن عباس توضیح داده که:

«این آیه در مورد کسانی نازل شده که عایشه و همسران پاک پیامبر ج را قذف نمودند، چون قذف آنان، طعن و دشنام به پیامبرج می‌باشد، و هر کس زنِ کسی را متهم کند، در واقع خود او را اذیت کرده است، درست همان گونه که باعث عار و ننگ است اگر پسر او مورد اتهام واقع شود، چون نسبت ناپاکی را به همبسترش داده‌اند که این بزرگ‌ترین آزاری است که می‌توان به یک مرد رساند. حتی چنین تهمتی اگر به خودش نسبت داده می‌‌شد، سبک‌تر و آسان‌تر بود»([[80]](#footnote-80)).

علما به طور اجماع می‌گویند که آزار رساندن به پیامبر ج از مصادیقِ کفر است.

قرطبی در تفسیر این آیه می‌گوید:

﴿يَعِظُكُمُ ٱللَّهُ أَن تَعُودُواْ لِمِثۡلِهِۦٓ أَبَدًا إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ١٧﴾ [النور: 17].

«خداوند شما را اندرز مى‏دهد كه هرگز چنین كارى را تكرار نكنید اگر ایمان دارید».

«یعنی؛ این که به سب و دشنام دادن به عایشه برنگردید و یا به افراد هم شأن او مانند بقیه همسران پیامبر ج که با او هم‌مرتبه می‌باشند نیز همین طور، چون این تهمت‌ها باعث آزار پیامبر ج می‌شود؛ زیرا به ناموس او اهانت شده است و چنین سخنانی کفر است و گوینده آن کافر می‌شود([[81]](#footnote-81)).

و از جمله اسنادی که دلالت می‌کند بر این که قذف همسران پیامبر ج باعث اذیت و آزار ان بزرگوار می‌شود، روایتی است که مسلم و بخاری درباره حدیث «افک» آورده‌اند:

«از عایشه ل نقل شده که پیامبر ج بر روی منبر رفت و از عبدالله بن أبی‌سلول انصاف خواست. عایشه ل می‌گوید: پیامبر در حالی که بر روی منبر بود فرمود: ای مسلمانان، چه کسی به من حق می‌دهد و انصاف به خرج می‌دهد درباره مردی که آزارش به من رسیده و اهل و بیتم را اذیت می‌کند؟».

ثابت می‌شود که پیامبر ج آن قدر ناراحت شده بود که تقاضا نمود در حق او انصاف به خرج دهند، و مؤمنانی که از تعصب جاهلی به دور بودند گفتند:

«ای رسول خدا، به ما دستور بفرما که گردن اینها را بزنیم، شما هر وقت چنین دستوری دادید، آن وقت با شما منصفانه برخورد خواهیم کرد و پیامبر ج هم درخواست سعد برای گردن‌ زدنِ آنها را انکار ننمود»([[82]](#footnote-82)).

شیخ محمد بن عبدالوهاب / می‌گوید:

«هرکس اتهام ناپاکی را به امّ‌المؤمنین عایشه مطهره ل نسبت دهد، او از زمره عبدالله بن ابی سلول(سردسته منافقین) می‌باشد، و زبان حال پیامبر ج می‌گوید: ای جامعه مسلمانان، چه کسی عذر من را در مورد کسی که من را آزار داده است می‌پذیرد ﴿وَٱلَّذِينَ يُؤۡذُونَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ بِغَيۡرِ مَا ٱكۡتَسَبُواْ فَقَدِ ٱحۡتَمَلُواْ بُهۡتَٰنٗا وَإِثۡمٗا مُّبِينٗا ٥٨﴾ [الأحزاب: 58]. «و آنان که مردان و زنان باایمان را به خاطر کاری که انجام نداده‌اند آزار می‌دهند. بدون تردید تهمت و گناه آشکاری بر دوش کشیده‌اند» پس یاوران و پشتیبانان دین کجا هستند تا به پیامبر ج بگویند که ما شما را می‌پذیریم و عذرت را ‌خواهانیم؟»([[83]](#footnote-83)).

همان‌طور که این تهمت از جانبی دیگر نیز باعث تخریبِ شخصیت پیامبر ج می‌شود، چنان که خداوند می‌فرماید:

﴿ٱلۡخَبِيثَٰتُ لِلۡخَبِيثِينَ﴾ [النور: 26].

«زنان ناپاك از آن مردان ناپاكند».

ابن کثیر می‌گوید:

«معنی این آیه این است که خداوند عایشه را همسر پیامبر ج قرار نمی‌داد، مگر این که او از جمله زنان طیبه و پاک دنیا است که شایستگی همسری با پیامبر را داشته و اگر از پاکان نبود، شرعاً شایستگی پیامبر را نداشت، و چنین چیزی هم مقرر نمی‌گشت و به همین خاطر خداوند می‌فرماید: ﴿أُوْلَٰٓئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ﴾ [النور: 26]. «اینان از نسبت هاى ناروایى كه (ناپاكان) به آنان مى‏دهند مبرا هستند» یعنی آنان از آنچه تهمت زنان و دشمنان دین می‌گویند مبرّا و دورند»([[84]](#footnote-84)).

8
حکم دشنام دادن به بقيه‌ی امهات المؤمنين

علماء نسبت به قذف بقیه همسران پیامبر ج اختلاف‌نظر دارند ولی نظری که اکثر علماء پذیرفته‌اند این است که گوینده آن، کافر است، چون کسی که قذف شده است همسر پیامبر ج می‌باشد و به خاطر او است که خشمگین شده، زیرا عایشهل همسر پیامبر است و با بقیه همسرانش برابر است([[85]](#footnote-85)).

در بقیه زوجات پیامبر ج هم بحثِ تخریب شخصیت آنها مطرح می‌شود([[86]](#footnote-86))، ولی حکم دشنام بقیه زنان پیامبر ج به دشنامی غیر از آنچه ذکر شد، مانند حکم قذف و دشنام به بقیه اصحاب است، و حکمش را به تفصیل در بخش‌های قبل بیان کردیم.

پیامدهای توهین و دشنام

سلف صالح ش همیشه از خطر و اهمیت طعن و دشنام نسبت به اصحاب پیامبر ج آگاه بوده‌اند، و همیشه از این افراد و مقاصدشان پرهیز می‌کردند، چون می‌دانستند که این گونه طعن ‌زدن‌ها باعث می‌شود که اصول دین را نقض کنند. برخی از آنان، کلماتی کوتاه ولی جامع و معنی‌دار می‌گفتند که در مقدمه این بحث می‌آورم و چیزهایی را توضیح خواهم داد که غالباً درباره دشنام به آن بزرگواران است. به علاوه، مطالبی خواهم گفت در رد کسانی که سبّشان از نوع اول یا دوم بوده و حکم آن کفر یا فسق می‌باشد. احکام مذکور، بر این اساس است که دشنام، نسبت به مجموع صحابه باشد، یا بیشتر آنان و یا درباره عدالت اصحابی است که نص متواتری در مورد فضل آنان وجود دارد، مانند خلفای راشدین.

امام مالک / درباره کسانی که اصحاب را دشنام می‌دهند گفته است:

«اینان کسانی بودند که می‌خواستند در شخصیت پیامبر ج نقص و خلل ایجاد کنند، ولی نتوانستند، پس همین کار را در مورد اصحابش اجرا کردند تا این که گفته شود این مرد، انسان بدی است، وگرنه، اگر مرد خوبی ‌بود، اطرافیانش هم خوب بودند»([[87]](#footnote-87)).

امام احمد / فرموده است:

«هرگاه دیدید کسی یکی از یاران پیامبر را متهم می‌کند یقین داشته باشید که در مسلمان بودن او تردید وجود دارد»([[88]](#footnote-88)).

ابوزرعه رازی / نیز گفته است:

«هرگاه دیدید کسی شخصیت یکی از اصحاب را زیر سئوال می‌برد، یقین داشته باشید که او بی‌دین است، چون پیامبر ج نزد ما حق است، قرآن حق است، و این قرآن و سنت را اصحاب رسول‌الله ج برای ما آورده‌اند، و به این خاطر است که شاهدان عینی دین ما را لکه‌دار می‌کنند، تا کتاب و سنت را باطل و لکه‌دار نمایند و در واقع، تنقیص قرآن و سنت نزد آنان به طریق اولی خوشایندتر است، زیرا آنان زندیق و بی‌دین هستند»([[89]](#footnote-89)).

امام ابونعیم / گفته است:

«تنها کسانی که مریض‌القلب هستند، دنبال اشتباهات و لغزش های اصحاب پیامبر هستند»([[90]](#footnote-90)).

و باز هم می‌گوید:

«کسی که زبان به این‌گونه مسائل می‌گشاید، می‌خواهد در شخصیت پیامبر ج و اصحابش و اسلام، نقص و خلل ایجاد نماید»([[91]](#footnote-91)).

هشدار علما در این مورد، عام است و شامل تمام اصحاب می‌گردد. در اینجا، مناسب است که در فرمایش پیشوای اهل سنت، احمد بن حنبل، دقت نمایید که در جمله بالا فرمودند که «اگر حتی یکی از یاران پیامبر را متهم ‌کند»، و یا قول أبو زرعه: «کسی که شخصیت یکی از اصحاب را زیر سئوال می‌برد».

 در این جا هشدار می‌دهد که از یاران پیامبر ج به بدی نام نبرید. به یاد داشته باشیم که او حرفی از دشنام یا تکفیر نزده، و آن هم تنها در مورد یک نفر از صحابه گفته است، پس چگونه خواهد بود حال کسی که تمام و یا تعداد زیادی از آنان را دشنام می‌دهد؟

برادر و خواهر مسلمان، لازم است در این جا برخی از پیامدها توهین و دشنام را برشماریم:

**نخست:** اینکه گفته شود اکثر صحابه کافر و یا مرتد و یا فاسق شده‌اند، به جز تعداد کمی از آنان. چنین چیزی باعث شک و تردید در قرآن و احادیث نبوی می‌شود، زیرا نقص راوی، تردید در روایت می‌باشد. چگونه کتابی که ناقلانش فاسق باشند، معتبر است؟ به همین خاطر، برخی از پیروان اهل بدعت و گمراهی که اصحاب را دشنام می‌دهند، معتقدند که قرآن توسط اصحاب تحریف شده است، ولی آن را اظهار نمی‌کنند.

نسبت به حدیث نبوی نیز وضع به همین منوال است. پس وقتی که عدالت صحابه زیر سئوال رود، سندها همه غیر معتبر خواهند بود، ولی با وجود این، برخی از این افراد گمراه، گمان می‌برند که هنوز به قرآن معتقد هستند. ولی ما به آنها می‌گوییم که لازمه ایمان به قرآن، ایمان به محتویات آن است، و معلوم است که در قرآن اعلام شده که اصحاب، بهترین‌ها بوده‌اند، خداوند هرگز آنان را رسوا نخواهد کرد و از آنان اعلام رضایت نموده است. پس هر کس این واقعیت را تصدیق ننماید، آنچه را که در قرآن وجود دارد تکذیب کرده و ادعای خویش را نقض نموده است.

**دوم:** چنین گفتاری مقتضی آن است که این امت ـ پناه بر خدا ـ بدترین امتی است که به زمین آمده‌اند و این امت، بدترین‌ها خواهند بود و بهترین‌های قرن نخستین اسلام، غالباً کافر، فاسق و یا شرالقرون بوده‌اند([[92]](#footnote-92))، چه و گزافه‌گویی و توهینی بالاتر از این؟

**سوم:** از گفتار آنان این دو نتیجه به دست می‌آید: آنچه توصیف می‌کنند، یا نسبت جهل به خدا خواهد بود و یا نتیجه مید‌هد که نصوصی که صحابه را ستایش می‌کند، عبث، بیهوده و بی پایه است، زیرل مستلزمِ آن است که خداوند عالِم نباشد به این که آنان کافر خواهند شد، و با وجود این، آنان را توصیف و ستایش می‌کند و به ایشان وعده بهشت می‌دهد، چنین چیزی جهل است و نسبت جهل به خداوند، محال است. اگر خداوند به این آگاه باشد که آنها کافر خواهند شد، پس وعده بهشت و اعلام رضایت از آنان، کاری عبث است و عبث، در حق پروردگار محال است([[93]](#footnote-93)).

چنین چیزی باعث نقص و طعن در حکمت خداوند نیز هست، چون خداوند این گروه را به عنوان یاران او و دامادهای او اختیار نموده است، زیرا دو دختر رسولش را به همسری عثمان درآورده و دخترهای ابوبکر و عمر را به همسری برگزیده است. چگونه خداوند یاران و اقوامی برای پیامبرش انتخاب می‌کند که می‌داند همگی کافر خواهند شد؟

**چهارم:** پیامبر ج که بهترین مربی تاریخ بود، در طول بیست و سه سال، زحمات خارق‌العاده‌ای برای تربیت صحابه به کار بست تا از این راه، مدینه فاضله بسازد، ولی برعکسِ این انتظار، گروهی که ادعای انتساب به اسلام و رسولش را دارند، برعکس شدند و تمام زحمات طاقت‌فرسای پیامبر ج را هدر دادند، و این نشانگر آن است که آنان حتی یک مربی خوب و اصلاح‌گر نداشتند، ولو اینکه از جانب خدا هم نیامده باشد. برخی از کسانی که چنین اعتقاداتی دارند، حتی می‌گویند که پیامبر ج در دعوتش پیروز نبوده و مهدی غایب این کار را تمام خواهد کرد([[94]](#footnote-94)).

امامیه می‌گویند که کوشش های حضرت محمد ج به نتیجه نرسید، و به جز سه یا چهار نفر، بر اسلام باقی نماندند، و تنها این چند نفر بودند که تا پایان عمر پیامبر ج و بعد از وفات ایشان، بر اسلام باقی ماندند، ولی بقیه صحابه، ارتباط خویش را با پیامبر ج قطع کردند ـ پناه بر خدا ـ و به محض فوت ایشان از اسلام برگشتند. آنان بدین صورت، اثبات کرده‌اند که مشعل فروزانِ تربیت پیامبر ج خاموش شده و هیچ تأثیری نداشته است. چنین گمانی یعنی یأس و ناامیدی از اصلاح بشریت و نا‌باوری و بی اعتمادی به شیوه تربیتی و قدرت اسلام برای تربیت و تهذیب اخلاق، و در نهایت، شک و تردید به نبوت پیامبر ج خواهد بود، زیرا دینی که در قدم اول خود، نتوانسته باشد گروه پیروزمندی را به جهان تقدیم نماید و در دوران داعی و حامل اصلی رسالت، از آن عاجز باشد که گروهی را به عنوان الگو به جامعه تقدیم نماید، چگونه پیروانش بعد از قرن‌ها می‌توانند چنین کاری انجام دهند؟

و از آن جایی که مؤمنین با این دعوت، نتوانسته باشند بر راه راست باقی مانده و به پیامبر ج وفادار باشند، چنانکه به جز سه یا چهار نفر، چند دقیقه‌ پس از فوت ایشان همگی بی‌دین گشتند، چگونه می‌توان اعتقاد داشت که این دین، صلاحیت تزکیه نفس و اصلاح بشریت را دارد؟ این دین چگونه می‌تواند بشر را از بدبختی و گمراهی نجات دهد و آن را به اوجِ انسانیت برساند؟

بر اساس این سخنان نابخردانه، مغرضان می‌گویند: اگر پیامبر ج در نبوتش صادق بود، تعالیمش می‌بایست تأثیرگذار بوده و کسانی پدید می‌آمدند که از صمیم قلب به او ایمان می‌آوردند، و از میان این همه افرادی که به او ایمان آورده بودند، تعدادی باید باقی می‌ماندند. اگر اصحاب پیامبر ج غیر از منافقین و مرتدین نبودند، پس چه کسانی مسلمان بودند؟ چه کسی از پیامبر ج نفع برده است و چگونه می‌توان گفت که او رحمتی است برای عالمیان؟([[95]](#footnote-95)).

9
خودداری از بازگویی آنچه ميان اصحابش رخ داده است

پیامبر ج می‌فرماید: «إِذَا ذُكِرَ أَصْحَابِي فَأَمْسِكُوا، وَإِذَا ذُكِرَ النُّجُومُ فَأَمْسِكُوا، وَإِذَا ذُكِرَ الْقَدَرُ فَأَمْسِكُوا». «وقتی که ذکر اصحاب من به میان آمد، [از گفتنِ بدی آنان] خودداری نمایید، و وقتی که بحث طالع بینی و فال بینی به میان آمد خودداری کنید، و وقتی که موضوع قدر به میان آمد، خودداری نمایید»([[96]](#footnote-96)).

به همین دلیل، روش اهل سنت و جماعت این است که از ذکر اشتباهات و لغزش‌های صحابه، زبان فرو می‌بندند و اختلافات آنان را بازگو نمی‌کنند.

ابونعیم / می‌گوید:

«خودداری از گفتن اشتباهات اصحاب و پخش خوبی‌های آنها و مناقبشان، از نشانه‌های مؤمنین راستین و واقعی است، آنهایی که خداوند این گونه آنان را مدح و ستایش می‌کند:

﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ﴾ [الحشر: 10].

«کسانی که پس از مهاجرین و انصار به دنیا می‌آیند، می‌گویند: پروردگارا، ما را و برادران ما را که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفته‌اند، بیامرز».

همچنین در تعلیقش که بر حدیث بالا که ذکر شد، چنین می‌گوید:

«پیامبر ج امر نفرمود که ذکر محاسن و فضایل اصحاب را ننمایید، بلکه دستور داد از ذکر کارهایی که به خاطر افراط‌کاری و به هنگام خشم و غضب از آنان سرزده، خودداری نمایید»([[97]](#footnote-97)).

پس دستوری که پیامبر ج برای خودداری کردن فرموده است، خودداری مخصوصی است که منظورش این است که آن قدر در مواردی که به هنگام جدال و اختلافات میان اصحاب پیش آمده، دقت نکنید و آنان را شخصیت آنا را زیر سئوال نبرید، به گونه‌ای که گروهی از آنان را تمجید، و گروهی را شکسته و نابود نمایید([[98]](#footnote-98)).

ما به چنین چیزی دستور داده نشده‌ایم، بلکه به ما امر شده که برای ایشان استغفار نماییم، آنان را دوست بداریم، محاسن و فضایلشان را پخش کنیم، و اگر بدعتگذاری پیدا شد که قصد تخریبِ شخصیت آنان را داشت، لازم است از آنان دفاع نموده و با دلایل علمی و عقلی و عادلانه، سخنانِ باطل او را خنثی نماییم([[99]](#footnote-99)).

این چیزی است که در این زمان به آن محتاج هستیم، چرا که که ملت‌های اسلامی در دانشگاه‌ها، مدارس و غیره درگیر تفرقه‌افکنی‌هایی شده‌اند که در نتیجه آن، بدون در نظر گرفتن آداب و روش‌هایی که خداوند بفرموده، اختلافات را زنده می‌کنند. متأسفانه این روش دشمنان به برخی از مسلمانان نیز سرایت نموده است، به گونه‌ای که بعضی از آنان، روایات مبهم و خودساخته‌ای را سرهم می‌کنند، وقایع را آن گونه که خود می‌خواهند بازگو کرده و احکام خویش را بدون در نظر گرفتن آراء و اقوال ائمه، صادر می‌کنند.

به همین دلیل، خواستم برخی از شیوه‌ها و توجیهات اساسی را برای کسانی که می‌خواهند در این زمینه تحقیق نمایند، بازگو کنم، تا هنگامِ نیاز، مورد استفاده قرار گیرد.

10
اساس تحقيق در تاريخ صحابه ش

در پژوهش‌های تاریخی درباره صحابه، ملاحظات زیر باید صورت گیرد:

**نخست:** سخن گفتن درباره اختلافات میان صحابهش، اصل نیست، بلکه اصل اعتقادی نزد اهل سنت و جماعت، خودداری کردن از این گونه مقوله‌ها می‌باشد و این موضوع، در کتاب های عقیدتی، بحثی است گسترده که به آن پرداخته‌اند([[100]](#footnote-100)).

هنگام احتمال فتنه و تشویش اذهان، بر این خودداری‌ها بیشتر تأکید می‌شود، چون باعث می‌شود که بین این موارد با آنچه که در ذهن شخص از فضیلت و عدالت و منزلت صحابه وجود دارد، تعارض به وجود بیاید. این امر گاهی به خاطر کم سن و سالی شخحص و یا تازه مسلمان بودنِ اوست، که باعث می‌شود به بحث اختلاف صحابه وارد شوند اختلاف اجتهادی که دارند، وارد فتنه شده و ناآگاهانه و ناخواسته، شخصیت گرانقدر صحابه را خدشه‌‌دار کنند.

این هم یک برنامه تربیتی سلفی است که انسان وارد مسائل علمی نشود، مگر به همان اندازه که عقلش به آن می‌رسد.

امام بخاری / می‌گوید:

«بَابُ مَنْ خَصَّ بِالعِلْمِ قَوْمًا دُونَ قَوْمٍ، كَرَاهِيَةَ أَنْ لاَ يَفْهَمُوا»([[101]](#footnote-101)). «فصلِ مخصوص کسانی که به علم و آگاهی اختصاص یافته‌اند، نه آنان که عالم نیستند و می‌ترسند از اینکه نفهمند».

علی س می‌گوید:

«حَدِّثُوا النَّاسَ بِمَا يَعْرِفُونَ، أَتُحِبُّونَ أَنْ يُكَذَّبَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ». «با مردم به همان اندازه که می‌فهمند صحبت کنید، مگر دوست دارید به خدا و رسولش دروغ بسته شود؟».

حافظ در تعلیق بر این گفتار علی س می‌گوید:

«این گفتار علی س دلیل است بر این که متشابهات نباید نزد مردم عامه گفته شود».

ابن مسعود س هم سخنی همانند این را می‌گوید:

«مَا أَنْتَ بِمُحَدِّثٍ قَوْمًا حَدِيثًا لَا تَبْلُغُهُ عُقُولُهُمْ، إِلَّا كَانَ لِبَعْضِهِمْ فِتْنَةً»([[102]](#footnote-102)). «اگر با مردم سخنی بگویید که عقلشان به فهم آن نرسد، حتماً برخی از آنان به فتنه [و دردسر] می‌افتند».

از جمله کسانی که دوست نداشت با بعضی از مردم، برخی موضوعات را در میان بگذارند، امام احمد / می‌باشد که دوست نداشت احادیثی را بازگو ‌کند که ظاهر آن، شورش علیه سلطان را جایز دانسته، و دیگری امام مالک / در مبحث صفات، و ابویوسف نیز در روایات غریب، تا آن جا که فرمود:

«قاعده آن این است که اگر ظاهر حدیث به گونه‌ای باشد که تقویت کننده بدعت باشد، ولی ظاهر آن در اصل مراد نباشد، پس در این حال خودداری کردن از آن برای کسی که بترسد از عمل به ظاهر آن، مطلوب و به جا می‌باشد، والله اعلم»([[103]](#footnote-103)).

**دوم:** اگر نیاز بود که حتماً وقایع ناگوار میان اصحاب بازگو شود، لازم است که به طور کامل تحقیق شده و صحت روایات مذکور درباره فتنه میان اصحاب، به اثبات برسد. خداوند می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن جَآءَكُمۡ فَاسِقُۢ بِنَبَإٖ فَتَبَيَّنُوٓاْ أَن تُصِيبُواْ قَوۡمَۢا بِجَهَٰلَةٖ فَتُصۡبِحُواْ عَلَىٰ مَا فَعَلۡتُمۡ نَٰدِمِينَ ٦﴾ [الحجرات: 6].

«اى كسانى كه ایمان آورده‏اید، اگر شخص فاسقى خبرى براى شما بیاورد، درباره آن تحقیق كنید، مبادا به گروهى از روى نادانى آسیب برسانید و از كرده خود پشیمان شوید».

این آیه به مؤمنین دستور می‌دهد که درباره اخبار و روایاتی که از جانب افراد فاسق پخش می‌شود تحقیق نمایند، تا نکند که احکامی صادر کنند که بعداً موجب پشیمانی آنها شود.

پس تحقیق و تفحص در مورد روایاتی که اصحاب روایت کرده‌اند، در حالی که آنان بزرگان مؤمنان بوده‌اند، شایسته‌تر و واجب‌تر خواهد بود. خصوصاً که می‌دانیم دروغ و افتراهای زیادی در این روایات، وارد شده ‌است، از جهت اصل روایت و یا تحریف روایت، به گونه‌ای که اگر آن را کم یا زیاد کنیم، روایت به ذم و طعن درمی‌آید. بیشتر منقولاتی که طعن صریح هستند، از این باب می‌باشند که دروغگویان مشهور، مانند «ابومِخنَف لوط بن یحیی» و «هشام بن محمد بن السائب الکلبی» و امثال آنان جعل کرده‌اند([[104]](#footnote-104)).

به همین دلیل جایز نیست که روایات متواتر درباره محاسن و فضایل اصحاب را به خاطر روایات منقطع و یا تحریف شده کنار بگذاریم، زیرا که یقین، به وسیله شک، برداشته نمی‌شود و ما درباره فضایل آنها به یقین رسیده‌ایم. پس موارد مشکوک، خللی در عقیده ایجاد نمی‌کنند، چه رسد به مواردی که اصلاً باطل و بی‌پایه هم باشند([[105]](#footnote-105)).

**سوم:** اگر روایت در مقام جرح و تعدیل صحیح بود و ظاهر آن هم بدگویی بود، سعی شود که بهترین مخرج و پناهگاه برایش قرار داده شود.

ابن ابی‌زید می‌گوید:

«خودداری کردن از آنچه میان آنها رخ داده و این که آنان شایسته‌ترین کسانی هستند که باید برایشان بهترین مخارج را قرار داد و بهترین نظر و مذهب، از آنان گمان برده شود»([[106]](#footnote-106)).

ابن دقیق العیدس می‌گوید:

«آنچه از آنان در باب اختلافات میان خودشان نقل شده، برخی از این روایات باطل و کذب است، پس به آن توجه کرده نمی‌شود، و برخی نیز صحیح هستند، ولی آنها را به بهترین نحو تأویل کرده‌ایم، چون قبلاً از جانب خدا مورد ستایش قرار گرفته‌اند، پس گفتارهای بعدی قابل تأویل می‌باشند و معلوم است که کلام مشکوک و بی‌پایه نمی‌تواند کلامِ معلوم را باطل ‌گرداند»([[107]](#footnote-107)).

**چهارم:** درباره آنچه در خصوص اختلافات میان آنان آمده و در میزان نقد علمی هم ثابت شده است، باید گفت که آنان در این باب مجتهد هستند، و آن هم به این صورت است که این قضایا با هم مشتبه هستند و به علت شدت مشتبه بودن اجتهادشان، اختلاف پیدا کرده و به سه گروه تقسیم شده‌اند:

**گروه اول:** برای این گروه از طریق اجتهاد، روشن شده که این یکی بر حق است و دیگری یاغی است، پس بر این گروه واجب است او را یاری کرده و با گروه یاغی بجنگد، و باید این کار را انجام دهد، و حلال نیست که تأخیر نماید، چون یاری رساندنِ امام عدل و جنگیدن با تجاوزگران و یاغیان، از جمله وظایف اوست.

**گروه دوم:** عکس گروه اول است، یعنی از طریق اجتهاد به این نتیجه رسیده که این گروه، یاغی و ظالم است. پس باید با آن جنگید و گروه حق را یاری رساند.

**گروه سوم:** قضیه برایشان مشتبه و نامعلوم است، یعنی در تعیین حق به حیرت افتاده‌اند و نمی‌توانند یکی از آنان را بر دیگری ترجیح دهند، در این صورت هر دو گروه را ترک کرده و هیچ کدام را یاری نكرده اند و این کناره‌گیری، واجب بود، چون حلال نیست خون مسلمانی را بریزند، مگر این که برایشان روشن شود که طرف، مستحق آن است([[108]](#footnote-108)).

این مسئله بسیار مهم است که دانسته شود اینکه جنگ‌هایی که میان صحابه به وقوع پیوسته برای نصب امام نبوده است، مثل اهل جمل و صفین به خاطر این نمی‌جنگیدند که باید غیر از علی س کسی دیگر را به عنوان خلیفه برگزید، و معاویهس هم نگفت كه من امام هستم و طلحه و زبیر هم چنین نگفته‌ا‌ند كه غیر از على كس دیگر امام است. این جنگ‌ها، همان گونه که علما گفته‌ا‌ند، فتنه‌ای بود که به سبب اجتهادشان در کیفیت قصاص قاتلان عثمان س به وجود آمد، و این مانند جنگیدن با «اهل بغی» است و جنگی است با تأویلی جایز که در آن، اطاعتِ غیر امام شده است، نه اجتهاد بر سر قاعده‌ای دینی، یعنی جنگ آنان بر سر اختلاف در اصول دین نبوده است([[109]](#footnote-109)).

عمر بن شبه/ می‌گوید: «هیچ کس نگفته است که عایشهل و همرزمانش، بر سر خلافت با علی دعوا داشته‌اند و او هیچ کس را فرا نخوانده است که او را برای خلافت پشتیبانی کند، بلکه اعتراض آنان نسبت به علی س بر سر قاتلان عثمان و کوتاهی کردن از قصاص آنها بود([[110]](#footnote-110)).

آنچه که ذهبی / نقل نموده این را تأیید می‌کند:

«ابومسلم خولانی و تعدادی از مردم، پیش معاویه س رفتند و به او گفتند: آیا شما با علی بر سر خلافت منازعه می‌کنید یا شما هم مثل علی خلیفه هستید؟ معاویه گفت: نه، به خدا سوگند می‌دانم که او از من برتر است و برای خلافت، از من شایسته‌تر است، ولی آیا شما نمی‌دانید که عثمان س مظلومانه کشته شد؟ و من هم پسر عمه او هستم و خواهان خونش می‌باشم. پس پیش علی بروید و به او بگویید قاتلانِ عثمان را به من تحویل دهد تا من تسلیم او شوم. آنان هم پیش علی رفتند و با او سخن گفتند ولی علی س قاتلان را تحویل نداد»([[111]](#footnote-111)).

و در روایتی از ابن کثیر آمده:

«در این وقت اهل شام تصمیم گرفتند که همراه معاویه بجنگند»([[112]](#footnote-112)).

همچنین جمهور اصحاب و بزرگانِ آنها در فتنه وارد نشدند.

عبدالله بن امام احمد می‌گوید:

«پدرم گفت و او از اسماعیل بن علی و او از ایوب سختیانی و او هم از محمد بن سیرین نقل کرده‌اند که: فتنه و آشوب به پا شد و در آن هنگام اصحاب پیامبر ج حدود ده هزار نفر بودند که از این تعداد، صد نفر هم شرکت نکردند بلکه به سی نفر هم نرسیدند».

ابن تیمیه / گفته است:

«سند این روایت از صحیح‌ترین سندهای روی زمین است و محمد بن سیرین جزء پارساترین مردم در منطقه‌اش بوده و مراسیل او، از صحیح‌ترین مراسیل می‌باشند»([[113]](#footnote-113)).

پس کجا هستند محققین منصفی که این نصوص صحیح را بررسی نمایند تا منطلقی باشد برای آنان، نه اینکه ذهنِ خویش را به وسیله تشویشات اخباریون مشغول نموده و سپس نصوص صحیح را برحسب آگاهی‌های سطحی و بی‌ارزشِ خویش، تأویل نمایند.

**پنجم:** آنچه لازم است که یک مسلمان درباره فتنه‌های میان صحابه بداند -علاوه بر اجتهاد و تأویلاتشان- اندوه و ناراحتی آنان برای وقوع این فتنه‌هاست، حتی هیچ وقت به فکرشان نمی‌رسید که این اختلاف نظرها این قدر بزرگ شود و به این جا بکشد و حتی برخی از آنان وقتی جسد غلطیده در خون برادرانشان را می‌دیدند، به شدت متأثر می‌شدند و هیچ وقت فکر نمی‌کردند که این اختلافات، به قتل و کشتار برسد و در این جا برخی از این نصوص را می‌آوریم:

آن گونه که زهری روایت می‌کند:

«عایشه ل گفت می‌خواهم جای من در میان مردم به سنگ تبدیل شود. هرگز گمان نمی‌کردم که میان مردم جنگ می‌افتد، و اگر می‌دانستم این گونه خواهد ‌شد، هرگز چنین موضعی نمی‌گرفتم»([[114]](#footnote-114)).

او هرگاه این آیه را تلاوت می‌کرد: ﴿وَقَرۡنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾ [الأحزاب: 33]. «و در خانه‏هاى خود بمانید» آن قدر می‌گریست تا روسری‌اش خیس می‌شد([[115]](#footnote-115)).

و این امیرالمؤمنین علی س است که شعبی از او چنین روایت می‌کند:

«هنگامی که طلحه شهید شد و علی او را دید، داشت گِل را از محاسنش پاک می‌کرد و می‌گفت: خیلی برایم سخت است ای ابومحمد که تو را زیر ستارگان آسمان به هم پیچیده می‌بینم ... سپس گفت: غم و غصه خودم را پیش پروردگار می‌برم و خود و اصحابش بر روی او گریستند و گفت: ای کاش بیست سال قبل از این واقعه، مرده بودم»([[116]](#footnote-116)).

علی س می‌گفت:

«اى حسن، اى حسن، به گمان پدرت نمی‌رسید كه کار به این جا برسد، اى كاش پدرت قبل از بیست سال مرده بود»([[117]](#footnote-117)).

و در دوران جنگ صفین، علیس می‌گفت:

«خدایا، چه خوب است مقام عبدالله بن عمر و سعد بن مالک، چون این دو نفر از فتنه کناره‌گیری کردند زیرا اگر کار آنان خوب باشد، اجر آن خیلی بزرگ است و اگر گناه باشد خطر آن خیلی کم است»([[118]](#footnote-118)).

این گفتار علی ابن‌ ابیطالب س است، با وجود این که نظر اهل سنت این است که حق به او و یاران او، نزدیک‌تر بود([[119]](#footnote-119)).

زبیر بن عوامس، که در جنگ جمل شرکت داشت. خدمتکارش گفت:

«آیا آن را فتنه می‌دانید و در آن هم شرکت می‌کنید؟ زبیر گفت: بیچاره، ما می‌بینیم و نمی‌بینیم، در هر کاری موضع من را همیشه می‌دانستی، به جز این یکی که من نمی‌دانم به آن روی آورم و یا پشت کنم»([[120]](#footnote-120)).

و این هم معاویه است، وقتی خبر شهادت علی س را می‌شنود، می‌نشیند و می‌گوید: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ» و شروع می‌کند به گریه کردن. همسرش به او می‌گوید:«تو دیروز با او می‌جنگیدی و امروز برایش گریه می‌کنی؟ گفت: وای بر تو، من گریه می‌کنم به خاطر این كه مردم، علم و بردبارى و فضل و خیراتِ او را از دست دادند».

در روایتی دیگر می‌گوید:

«تو نمی‌دانی مردم چه مرد بزرگوار و فقیه و عالمی را از دست داده‌اند»([[121]](#footnote-121)).

بعد از این همه روایت، چگونه می‌توان آنان را به خاطر مسائلی که بر آنان مشتبه شده بود، سرزنش کرد. آنان اجتهاد کردند در حالی که برخی از آنان در اجتهادشان به حق برخوردند و برخی خطا کردند، منتها هر دو اجر دریافت کردند و بعد از آن از کارهایشان پشیمان شدند.

و آنچه میان آنان رخ داد از مصائبی است که خداوند به وسیله آن، گناهانشان را بخشید و به وسیله آن، درجات و منازلشان را بالا برد. پیامبر ج می‌فرماید:

«لا یزَالُ الْبَلاَءُ بِالْعَبْدِ حَتَّى یَسِیرَ فِي الأَرْضِ ولَيْسَ عَلَيْه خَطِيئَةٌ»([[122]](#footnote-122)). «همچنان بلا و مصیبت با بنده است تا این که از زمین برود و خطایی بر او نماند».

حتی اگر آنچه که از برخی از آنان سرزده است، به طور حتم گناه باشد، خداوند به وسیله اسباب گوناگونی آنها را عفو می‌کند، از جمله: حسنات گذشته آنان، جهاد، مناقب آنان، مصایب و استغفارشان، و توبه‌‌ای که باعث می‌شود گناهان را به حسنات تبدیل کند. این گناهان، مورد عفو خداوند قرار خواهد گرفت و این فضل و برکت خدا است که به هر کس بخواهد می‌دهد([[123]](#footnote-123)).

**ششم:** به عنوان مورد آخر و پایانی، می‌گوییم که اصحاب ش معصوم نبوده‌اند و احتمال دارد دچار گناه شده باشند، ولی دارای سوابق درخشان و فضایلی هستند که باعث تکفیر گناهانِ احتمالیشان می‌شود. پس اگر از آنان گناهی سرزده باشد، یا از آن توبه نموده‌اند، یا به وسیله حسنات، محو شده است، یا به بلایی در دنیا مبتلا شده‌اند که باعث عفو گناهان شده است، یا به خاطر سوابقشان و یا به وسیله شفاعت پیامبر ج بخشوده شده‌اند، چرا که آنان شایسته‌ترین مردم برای تعلق شفاعت او می‌باشند. این موضوع، در ارتباط با گناهانی است که فرض بر واقعیت تحقق آنها است، اما اگر مسئله مربوط به امور اجتهادی آنان باشد، چگونه خواهد بود؟ اگر اجتهادشان درست بوده، دو اجر دارند، وگرنه یک اجر خواهند داشت و خطایشان مورد عفو قرار خواهد گرفت. به علاوه، اعمال منکر برخی از آنان، بسیار کم و نادر می‌باشد که در کنار فضایل و محاسن این قوم -از قبیل ایمان و جهاد و هجرت و نصرت و علم نافع و عمل صالح- ناچیز بوده و باعث مغفرت خداوندی است([[124]](#footnote-124)).

ذهبی / می‌گوید:

«آن قوم دارای سوابق و اعمال درخشانی هستند که باعث محو گناهانشان می‌شود و نیز دارای پرچم جهاد، عبادت مداوم و غیره هستند، که ما لیاقت زبان درازی در هیچ یک از آنان را نداریم و ادعای عصمت آنان را هم نمی‌کنیم»([[125]](#footnote-125)).

پس اعتقاد ما به عدالت صحابه مستلزم عصمت نیست، بلکه عدالت، یعنی استقامت سیره و زندگی آنها و دین، که ماحصلِ آن، به گروهی راسخ در نفس برمی‌گردد که آراسته به تقوی و پرهیزگاری هستند، تا اینکه به صداقت آنان اعتماد کنند، و نیازی نیست که انسان از همه‌ گناهان معصوم باشد([[126]](#footnote-126)).

با وجود همه‌ اینها واجب است از ذکر معایب آنان زبان فرو بندیم و اگر ضرورتاً نیاز بود آن را بازگو کنیم باید در کنار آن، منزلت و مقام آن صحابی، توبه، جهاد و سوابق ایمانی او را هم بیاوریم. مثلاً این ظلم خواهد بود که اشتباه «حاطب بن بلتعه» را نقل کنیم، ولی از توبه‌ او ذکری نیاوریم، که اگر صاحب مکس([[127]](#footnote-127)) هم این توبه را می‌کرد پذیرفته می‌شد([[128]](#footnote-128)).

انسان به خاطر اشتباه کوچکی که مرتکب شده و در طول زندگی خویش از آن توبه کرده باشد، سرزنش نمی‌شود، بلکه در این جا به انتهای زندگی نگاه کرده می‌شود و به نقصی که به خاطر ندانستن و نرسیدن دعوت به آنها در اول زندگی آنها وجود داشته، نگاه نمی‌شود. پس حالا که پروردگار عالمیان او را مورد تزکیه قرار داده، در حالی که از دلش آگاه است، حرفی برای گفتن نمی‌ماند و هیچ کسی حق ندارد در مورد آنها به بدی یاد کند.

﴿رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٞ رَّحِيمٌ﴾ [الحشر: 10].

«پروردگارا! ما و برادرانمان را كه در ایمان بر ما پیشى گرفتند بیامرز و در دل‌هایمان حسد و كینه‏اى نسبت به مؤمنان قرار مده. پروردگارا، تو مهربان و رحیمى».

خدایا ما را جزو کسانی قرار بده که صحابه را دوست دارند و از آنها دفاع می‌کنند و از راه و روش آنها پیروی می‌کنند.

وصلی الله علی سیدنا محمد وعلی آله وصحبه وسلم

1. - برای نمونه به کتاب شرح اصول اعتقاد اهل سنت، لالکائی (ت 418ه‍‌) مراجعه نمایید که نویسنده در آن به عقیده ده نفر از بـزرگان اهل سنت اشاره نموده و آنچه من اشاره نمودم، ذکر کرده است (10/151 – 186)، دکتر احمد سعد حمدان الغامدی بر این کتاب تحقیق نموده است. [↑](#footnote-ref-1)
2. - صحیح بخاری: کتاب المغازی، باب غزوه الحدیبیه، حدیث [4154]، فتح الباری: 7/507 – چاپ ریان. [↑](#footnote-ref-2)
3. - الصواعق المحرقة: ص 316. [↑](#footnote-ref-3)
4. - صحیح مسلم: کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل أصحاب الشجرة: حدیث (2496) صحیح مسلم: 4/1942. [↑](#footnote-ref-4)
5. - الصارم المسلول: 572 – 573، ناشر: دارالکتب العلمیة تعلیق: محمد محیی الدین عبدالحمید. [↑](#footnote-ref-5)
6. - الفصل في الملل والنحل: 4/148. [↑](#footnote-ref-6)
7. - الاستیعاب: ابن عبدالبر، 1/6 انتشارات: دار الکتاب العربي و تفسیر ابن کثیر: 4/204، انتشارات: دار المعرفة، بیروت. [↑](#footnote-ref-7)
8. - زاد المسیر: 4/204. [↑](#footnote-ref-8)
9. - ابن کثیر: 4/339. [↑](#footnote-ref-9)
10. - الصارم المسلول: 574، و روایت را حاکم نقل نموده: 2/484، و ذهبی آن را صحیح دانسته و با آن موافقت نموده است. [↑](#footnote-ref-10)
11. - مسلم: کتاب التفسیر، حدیث [3022]، صحیح مسلم 4/2317. [↑](#footnote-ref-11)
12. - الإمامة: ص: 375 – 376 – أبی نعیم: تحقیق: د: علی فقیهی، مکتبة العلوم والحکم، مدینه منوره – چاپ: 1- سال: 1407 ه‍. ق. [↑](#footnote-ref-12)
13. - الصارم المسلول: 574، و نگا: منهاج السنة 2/14. و امام احمد در الفضایل رقم: 187، 1741 آورده و شیخ الاسلام ابن تیمیه سند این حدیث را صحیح دانسته و روایت به ابن بطه نسبت داده شده است. منهاج السنة: 2/22. [↑](#footnote-ref-13)
14. - الصارم المسلول: 572. [↑](#footnote-ref-14)
15. - تفسیر ابن جریر طبری: 27/128، دارالمعرفة، بیروت، طبع چهارم، 1400ه‍.ق. [↑](#footnote-ref-15)
16. - الفصل: 4/148 – 149. [↑](#footnote-ref-16)
17. - البخاری: کتاب: فضائل أصحاب النبي ج باب قول النبي ج : لو کنت متخذاً خلیلاً، حدیث 3673. ومسلم: کتاب فضائل الصحابة، باب تحریم سب الصحابة، حدیث: 2541 صحیح مسلم 4/1967. [↑](#footnote-ref-17)
18. - الصارم المسلول ص: 576. [↑](#footnote-ref-18)
19. - صحیح البخاری: فتح الباری ح: 3983 و مسلم ح: 2494. عبدالباقی. [↑](#footnote-ref-19)
20. - معرفة الخصال المکفرة: ابن حجر العسقلانی، ص: 31 تحقیق: جاسم الدوسري چاپ اول 1404ﻫ.ق. [↑](#footnote-ref-20)
21. - صحیح مسلم با شرح نووی: 16/56 – 57. [↑](#footnote-ref-21)
22. - الفوائد: ابن القیم ص: 19، المکتبة القیمة، طبع اول 1404ه‍. ق. [↑](#footnote-ref-22)
23. - بخاری، ح: (3650) ومسلم، ح: (2535) و این لفظ بخاری است. [↑](#footnote-ref-23)
24. - صحیح مسلم، ح: (2531). [↑](#footnote-ref-24)
25. - امام احمد، نسائی وحاکم با سند صحیح. نگا: مشکاة المصابیح: 3/1695. نگا: مسند امام احمد، تحقیق احمد شاکر: 1/112. [↑](#footnote-ref-25)
26. - ابن ماجه: 2/64، واحمد: 1/81، وحاکم: 1/114، و گفت صحیح است و ذهبی با او موافقت كرده است و بوصیری گفت: اسناد رجال آن ثقه هستند، نگا: زوائد ابن ماجه 3/53 و بقیه آن در آنجا است. [↑](#footnote-ref-26)
27. - ابن ابی‌شیبه: 12/178 وابن أبی عاصم: 2/630 در «السنة» روایت کرده‌اند و طبرانی در الکبیر 22/85، و أبو نعیم در معرفة الصحابة 1/133، و حافظ ابن حجر در الفتح: 7/5 سند آن را حسن دانسته، و هیثمی در مجمع الزوائد 10/20، و طبرانی با روش‌های بسیارى روایت كرده كه یكی از روش‌ها، رجال آن صحیح است. [↑](#footnote-ref-27)
28. - بخاری: 7/113 و مسلم: 1/85. [↑](#footnote-ref-28)
29. - بخاری: 7/113 و مسلم: 1/85، از حدیث البرائس. [↑](#footnote-ref-29)
30. - احادیث و روایات فراوانی وجود دارند که بطور آشکار و روشن، فضل و بزرگواری اصحاب را بیان می‌کنند. اگر به طور تفصیل بخواهید این موضوع را بررسی کنید، می‌توانید به کتاب فضائل الصحابة نوشته‌ امام احمد مراجعه نمایید،که در دو جلد و مشتمل بر دو هزار حدیث و اثر است و و دانشگاه ام القری در سال 1403ه‍. ق آن را منتشر کرده است. [↑](#footnote-ref-30)
31. - امام احمد: 4/126 – 127 و اصحاب سنن و دارمی این حدیث را روایت کرده‌اند و جماعتی از محدثین این حدیث را صحیح دانسته‌اند. نگا: جامع العلوم والحکم: ابن رجب حدیث: (38) ص: 387، دارالفرقان، طبع اول 1411ه‍. و نگاه: الإرواء حدیث (2544)، 8/107. [↑](#footnote-ref-31)
32. - یعنی یک ساعت هم باشد. [↑](#footnote-ref-32)
33. - امام احمد 3/51 این حدیث را آورده بدون کلام عمر و علی بن جعد با همین لفظ: 2/956 آن را نقل کرده، الهیثمی گوید: 4/92، راویان این حدیث ثقه هستند و ابن حجر آن را به یعقوب بن شیبه نسبت می‌دهد 1/20، و شیخ الاسلام آن را به ابوذر هروی نسبت می‌دهد: الصارم المسلول: 590. [↑](#footnote-ref-33)
34. - الطبري 20/30، دار المعرفة، ابن كثیر 3/369 و دار المعرفة والإصابة 1/20 ـ 22، دار الكتاب العربي، با حاشیه استیعاب: ابن عبدالبر. [↑](#footnote-ref-34)
35. - امام احمد در کتاب فضائل الصحابة 1/57، ابن ماجه 1/31 (الأعظمي)، ابن ابی‌عاصم 2/484، و البوصیری در زوائد ابن ماجه 1/24 آن را صحیح دانسته، و المطالب العالیة 4/146، و آلبانی در صحیح ابن ماجه 1/32 آن را حسن دانسته‌اند. [↑](#footnote-ref-35)
36. - فتح الباری: 7/7. [↑](#footnote-ref-36)
37. - شرح أصول اعتقاد أهل السنة: لالکائی: 1/160. [↑](#footnote-ref-37)
38. - مسلم با شرح نووی: 16/93. [↑](#footnote-ref-38)
39. - ابوداود 4341، ترمذی 2/177، ابن ماجه 4014، ابن لإحسان 385: 1850، موارد الظمآن و ترمذی گفته‌اند که این حدیث، حسن غریب می‌باشد. آلبانی این حدیث را با شواهدش صحیح دانسته است (سلسلة الصحيحة 494). [↑](#footnote-ref-39)
40. - امام احمد 4/106، دارمی و طبرانی 4/22 – 23. حاکم آنرا صحیح دانسته و ذهبی هم با آن موافق است: 4/85. ابن حجر گفته است: سند حدیث، حسن است، الفتح: 7/6. همچنین بنگرید به: الفتح الربانی 1/103 – 104. [↑](#footnote-ref-40)
41. - یعنی: ای رسول خدا آیا کسی از ما بهتر وجود دارد؟ الصواعق المحرقة: الهیثمی ص 321. [↑](#footnote-ref-41)
42. - روایت طبرانی كه تخریج آن گذشت. [↑](#footnote-ref-42)
43. - فتح الباری 7/7. [↑](#footnote-ref-43)
44. - الصارم المسلول 561. [↑](#footnote-ref-44)
45. - الرد علی الرافضة: ص 19. [↑](#footnote-ref-45)
46. - الصارم المسلول: 587 – 586. [↑](#footnote-ref-46)
47. - الصواعق المحرقة: 379. [↑](#footnote-ref-47)
48. - الصواعق المحرقة: ص 317، و تفسیر ابن کثیر 4/204. بنگرید به: السنة: الخلال ص 478، رقم (760) تحقیق د. عطیة الزهرانی. [↑](#footnote-ref-48)
49. - صحیح مسلم: 1/86. [↑](#footnote-ref-49)
50. - الصارم المسلول: 581. [↑](#footnote-ref-50)
51. - فضائل الصحابة: امام احمد 1/300 و ابن تیمیه در الصارم المسلول این روایت را صحیح دانسته است ص 585. [↑](#footnote-ref-51)
52. - فضائل الصحابة 1/83 و کتاب السنة: ابن ابی‌عاصم 2/575 از طریق الحکم بن جحل آن را نقل کرده‌اند و سند روایت به خاطرِ ضعف ابوعبیدة بن الحکم، ضعیف می‌باشد. بنگرید به: فضائل الصحابة 1/83. ولی شواهد دیگری دارد که یکی از آنها از طریق علقمه از علی نقل شده است. ابن ابی‌عاصم: السنة 2/48، آلبانی سندش را حسن دانسته و دیگری از سوید بن غفله از علی نقل شده، لالکائی 7/1295. [↑](#footnote-ref-52)
53. - الصارم المسلول: ص 586. [↑](#footnote-ref-53)
54. - الشفا: قاضی عیاض 2/1109 تحقیق: البجاوی. [↑](#footnote-ref-54)
55. - الصواعق المحرقة: ص 384. [↑](#footnote-ref-55)
56. - الشفا: 2/1109. [↑](#footnote-ref-56)
57. - الصواعق: 386. [↑](#footnote-ref-57)
58. - منبع سابق 385. [↑](#footnote-ref-58)
59. - الخرشی علی مختصر خلیل 8/74. [↑](#footnote-ref-59)
60. - الفرق بین الفرق ص 360 تعلیق: محمد محی الدین عبدالحمید. [↑](#footnote-ref-60)
61. - الصواعق المحرقة: ص 383. [↑](#footnote-ref-61)
62. - لالکائی 8/1262 – 1266. الصارم المسلول ص 578. [↑](#footnote-ref-62)
63. - مسلم با شرح نووی: 16/93. [↑](#footnote-ref-63)
64. - الشفا: 2/1108. الصارم المسلول: ص 569. [↑](#footnote-ref-64)
65. - الصواعق المحرقة: 387. [↑](#footnote-ref-65)
66. - طبقات الحنابلة: 1/24 و الصارم المسلول: 568. [↑](#footnote-ref-66)
67. - الرد علی الرافضة ص 19. [↑](#footnote-ref-67)
68. - الصارم المسلول: ص 571 و ما قبل آن. [↑](#footnote-ref-68)
69. - الرد علی الرافضة ص: 19. [↑](#footnote-ref-69)
70. - الصارم المسلول: ص 586. [↑](#footnote-ref-70)
71. - منبع سابق 571. [↑](#footnote-ref-71)
72. - به کتاب: منهج کتابة التاریخ، نوشته‌ی العلیانی، ص 138مراجعه کنید. [↑](#footnote-ref-72)
73. - برای توضیح بیشتر، به تحقیقی که دکتر محمد رشاد خلیل نوشته ص 37 – 34 مراجعه فرمایید. [↑](#footnote-ref-73)
74. - این قسمت از تحقیق دکتر رشاد خلیل گرفته شده است. [↑](#footnote-ref-74)
75. - الصارم المسلول: ص 566، 566. بنگرید به: المحلى: 11/414 و 415. [↑](#footnote-ref-75)
76. - الشفا: 2/1109. [↑](#footnote-ref-76)
77. - تفسیر ابن کثیر: 3/276. نزد آیه 23سوره‌ی النور و در البداية والنهاية 8/95، دار الكتب العلمیة اجماع علما بر آن است. [↑](#footnote-ref-77)
78. - المحلی 11/415. [↑](#footnote-ref-78)
79. - ابن جریر: 18/ 83 و ابن کثیر: 3/277. [↑](#footnote-ref-79)
80. - الصارم المسلول ص 45 و قرطبی:12/139 دار الكتب العلمیة. [↑](#footnote-ref-80)
81. - القرطبی: 12/136،137 از ابن العربی در أحکام القرآن: 3/1355 – 1356 تحقیق البجاوی. [↑](#footnote-ref-81)
82. - الصارم المسلول: ص 47- 49با اختصار. [↑](#footnote-ref-82)
83. - الرد علی الرافضة: 25-26. [↑](#footnote-ref-83)
84. - ابن کثیر: 3/278. [↑](#footnote-ref-84)
85. - البدایة والنهایة: 8/95. [↑](#footnote-ref-85)
86. - الشفا 2/1113، و نگا: الصواعق المحرقة ص 387. والمحلى: 11/415. [↑](#footnote-ref-86)
87. - رساله فی حكم سب الصحابة 46، از کتاب الصارم المسلول: ص 580. [↑](#footnote-ref-87)
88. - البدایة والنهایة: 8/142. ونگا: المسائل والرسائل که امام احمد در عقیده نوشته الأحمدی: 2/363، 364 دار طیبه. [↑](#footnote-ref-88)
89. - الکفایة: الخطیب البغدادی: 97. [↑](#footnote-ref-89)
90. - الإمامة لأبی نعیم: 344. [↑](#footnote-ref-90)
91. - منبع سابق: 376. [↑](#footnote-ref-91)
92. - الصارم المسلول: ص 587. [↑](#footnote-ref-92)
93. - نگا: اتحاف ذوي النجابة: محمد بن العربی التبانی ص 75 دار الأنصار. [↑](#footnote-ref-93)
94. - راجع شود به: الرسل والرسالات: الأشقر 212-213. [↑](#footnote-ref-94)
95. - صورتان متضادتان: شیخ ابوالحسن ندوی: ص 13/53،54،58،99. [↑](#footnote-ref-95)
96. - طبرانی در الکبیر: 2/78/2 و ابونعیم در الحلیة: 4/108 و در الإمامة از حدیث ابن مسعود آمده، و آلبانی آن را با طرق و شواهد تأئید کرده است، السلسلة الصحیحة: 1/34. [↑](#footnote-ref-96)
97. - الإمامة: 347. [↑](#footnote-ref-97)
98. - منهج کتابة التاریخ الإسلامي: محمد بن صامل العلیاني السلمي 227، 228. [↑](#footnote-ref-98)
99. - منهاج السنة: 6/254 تحقیق: د. رشاد سالم. [↑](#footnote-ref-99)
100. - مانند: کتاب السنة: عبدالله بن احمد بن حنبل. السنة: ابن أبی‌عاصم. عقیدة أصحاب الحدیث: الصابوني. الإبانة: ابن بطة. وعقیدة الطحاویة، و غیره ... . [↑](#footnote-ref-100)
101. - فتح الباري: 1/199، صحيح البخاري: 1/41، كتاب العلم، باب رقم 49، چاپ تركيه. [↑](#footnote-ref-101)
102. - مسلم در مقدمه: 1/11، ونگا: تخريج آن در جامع الأصول: 8/17. [↑](#footnote-ref-102)
103. - صحیح بخاری: 1/41، الفتح: 1/199-200، و به گفتار خوب محمد صامل السلمی در کتابش منهج كتابة التاريخ الإسلامي ص 228 مراجعه نمائید. [↑](#footnote-ref-103)
104. - منهاج السنة: 5/72، و ما بعد آن و نگاه کنید به تحقیق روایات ابومخنف در تاریخ طبری، عصر راشدین، یحیی الیحیی، دار العاصمة، 1410ﻫ. [↑](#footnote-ref-104)
105. - منهاج السنة: 6/305 با تصرف. [↑](#footnote-ref-105)
106. - مقدمه رساله ابن ابی‌زید القیروانی و بنگرید به تنویر المقالة في حل ألفاظ الرسالة للتتائي ت: 842ﻫ.ق، تحقيق: د. محمد عایش عبدالعال شبیر 1/367 و ما بعد آن. [↑](#footnote-ref-106)
107. - اصحاب رسول الله و مذاهب الناس فیهم: عبدالعزیز العجلان ص 360. [↑](#footnote-ref-107)
108. - مسلم با شرح نووی: 15/149، 18/11 والإصابة 2/501،502. فتح الباری: 13/34، إحیاء علوم الدین: 1/102. [↑](#footnote-ref-108)
109. - منهاج السنة: 6/327 با تصرف ونگا: ما بعد آن تا ص 340. [↑](#footnote-ref-109)
110. - أخبار البصرة: عمر بن شبه: نقل از فتح الباری 13/56. [↑](#footnote-ref-110)
111. - سیر اعلام النبلاء: ذهبی 3/140، سند این روایت همگی ثقه می‌باشند همان گونه که أرناؤوط گفته است. [↑](#footnote-ref-111)
112. - البدایة والنهایة: 8/132. نگاه کنید به گفتار امام الحرمین و تعلیق التبانی بر آن – اتحاف ذوي النجابة ص 152 و 153. [↑](#footnote-ref-112)
113. - منهاج السنة: 6/236 به همان موضع نگاه كن كه نصوص دیگری وجود دارد بر این كه صحابه در فتنه با عدد كمى شركت كرده‌اند. [↑](#footnote-ref-113)
114. - مغازی الزهری: 154. [↑](#footnote-ref-114)
115. - سیر أعلام النبلاء: 2/177. [↑](#footnote-ref-115)
116. - أسد الغابة: ابن اثیر 3/88 – 89. السیر: 1/36، 37. [↑](#footnote-ref-116)
117. - منهاج السنة: 6/209، چاپ تحقیق شده. السیر: 1/36، 37. [↑](#footnote-ref-117)
118. - همان، 6/209. [↑](#footnote-ref-118)
119. - فتح الباری: 12/67. [↑](#footnote-ref-119)
120. - تاریخ طبری: 4/476. [↑](#footnote-ref-120)
121. - البدایة والنهایة: 8/15، 133. [↑](#footnote-ref-121)
122. - ترمذی: رقم 2398 و گفته است این حدیث حسن صحیح است و ابن حبان و حاکم آن را صحیح دانسته‌اند، ولی ذهبی از آن سکوت کرده 1/41، و آلبانی آن را حسن دانسته است. المشکاة: 1/492 از حدیث سعد و در کتاب الأحادیث الصحیحة آن را صحیح دانسته رقم (144)، و به شواهد آن نگاه کنید: 143، 145 و به کتاب الفتح 10/ 111 ـ 112 مراجعه نمائید. [↑](#footnote-ref-122)
123. - برای توضیح بیشتر به کتاب: منهاج السنة: 6/205 - 239 مراجعه نمائید که در آن به ده مورد از اسباب تکفیر گناه اشاره شده است. [↑](#footnote-ref-123)
124. - نگا: شرح العقیدة الواسطیة، خلیل هراس: 164 – 167. [↑](#footnote-ref-124)
125. - سیر اعلام النبلاء: 10/93 در ترجمه شافعی. [↑](#footnote-ref-125)
126. - المستصفى: الغزالی 1/157، و براى توضیح بیشتر نگا: منهج النقد عند المحدثین: الأعظمی 23 ـ 29. [↑](#footnote-ref-126)
127. - صاحب مکس: کسی که بدون دلیل مالیات بر کالاهای مردم می‌گیرد و از کالاهای مردم غرامت می‌گیرد که این کار باعث بالارفتن قیمت کالا و فشار بر روی طبقه کم درآمد جامعه می‌شود و در نهایت، باعث گرانی کالا می‌شود که در اسلام از گناهان کبیره شمرده شده و عقوبت بسیار سختی برای این کار در نظر گرفته شده است. [↑](#footnote-ref-127)
128. - الإمامة، أبی‌نعیم 340، 341. و منهاج السنة: 6/207. [↑](#footnote-ref-128)